

«حقیقت» و «شفق سرخ»*

-۲-

رفیق محترم نویسنده نامه شفق سرخ به عقیده ما اگر جواب تنقید خود را به دقت ملاحظه و مطالعه می کردید، ملتفت می شدید که چرا ما طرفدار ایجاد سرمایه در ایران شده ایم. تعجب می کنیم که باز هم سؤال می کنید: «ما می خواهیم بفهمیم، نه این که اعتراض کنیم که آیا عقیده جریده حقیقت در این باب چیست؟ آیا باید برای ترقی صنعتی اصول کاپیتالیزم - همان کاپیتالیزمی که کارل مارکس و پیروانش بر ضد آن اعلان جنگ داده اند - در ایران جاری ساخت یا این که باید با همین حال فلاکت صبر نموده، راه دیگری پیدا نمود؟»

در صورتی که ما مکرراً نوشته ایم که باید در ایران ایجاد سرمایه نمود.^{۲۴} این اظهارات از نقطه نظر مسلک سوسیالیستی که اساسش در دایره بین المللی است، به عقیده ما صحیح و عملی می باشد. زیرا که ما را بیشتر از هر چیز سرمایه بین المللی تضییق می کند، ایجاد سرمایه [داخلی]، دست سرمایه خارجی را از ایران کوتاه می کند که این بر جمعیت کاپیتالیزم ضربه مهلک می باشد. گذشته از این طرفداری از ایجاد سرمایه در ایران مقصود اساسی نبوده، خط مشی (تاکتیک) موقتی است که تمام مارکسیست ها معتقد می باشند. ما نمی گوییم که حکماً در ایران کاپیتالیزم دایمی باشد. ما می گوییم کاپیتالیزم و تمرکز ثروت در مسالک شرق قدمی است [در جهت] الغای مالکیت خصوصی و ایجاد جمعیت سوسیالیزم. تصور نمی کردیم بعد از آن شرحی که در شماره ۴۳ داده

بردیم، شما به نوشتن سؤالات ذیل مبادرت خواهید فرمود: «آیا انسان می‌تواند هم سوسیالیست باشد، هم طرفدار کاپیتالیزم؟ یا از سوسیالیزمی باید به این قدر قانع شد که از کارگراها اتحادیه تشکیل داده، فقط نگذاریم نسبت به آنها تحمیلات فوق‌العاده روی دهد.»

رفیق محترم! قرائت شماره ۴۳ را دوباره توصیه می‌کنیم که آن‌جا در این خصوص ایضاحات داده‌ایم. بلی، انسان هم سوسیالیست و هم طرفدار کاپیتالیزم نمی‌تواند بشود. اما انسان می‌تواند از آزمایش و رقابت جمعیت کاپیتالیزم استفاده نموده، برای غلبه بر دو دشمن، یکی را قوت دهد. انسان می‌تواند برای سوسیالیزم طرفدار خاتمه دادن اصول فئودالیزم و به وجود آوردن کاپیتالیزم بشود. اگر کاپیتالیزم نباشد، سوسیالیزم هم معنی نخواهد داشت. علاوه بر این سوسیالیزم مزیتی که به مسالک دیگر دارد، این است که پیروان آن مطابق اقتضای وقت با تاکتیک معینی کار می‌کنند. دیروز وقت انقلاب بود. پیروان حقیقی و راهنمایان تجربه‌دیده کارگران روسیه به الغای مالکیت خصوصی و انحصار [انتقال] سرمایه به عموم اقدام کردند و به اجرای آن کوشیدند. بدین واسطه به موفقیت‌های بزرگ نایل شدند. الان بعد از چهار سال مبارزه که اوضاع اقتصادی و سیاسی دنیا تغییر یافته، همان سوسیالیست‌های دیروزی، همان محرکندگان کاپیتالیزم اجازه به ایجاد سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی را در روسیه دادند. این عملیات نیز مثل عملیات وقت انقلاب منافی با مسلک سوسیالیزم نبوده و نیست، بلکه برای اجرای اصول سوسیالیزم در دنیا و نگهداشتن حکومت کارگران و دهاتی در روسیه وسیله و سبب می‌باشد.

رفیق محترم! البته اگر امروز ما و شما مدافعه از اتحادیه کارگران ایران می‌کنیم دلیل بر این نیست که ما می‌خواهیم در سوسیالیزم قناعت به آن بنماییم. البته اتحادیه کارگری در دوره سلطه بورژوازی و حاکمیت صنف

رنجبران (حکومت شوروی) لازم است. اما سوسیالیست‌ها تشکیل اتحادیه را مقصد نمی‌دانند، بلکه اتحادیه واسطه به اجرای مسلک می‌باشد و دیگر این که اتحادیه کارگری با فکر فرقه و یا فرد تشکیل نمی‌شود، بلکه این تشکیلاتی است که در مبارزه کارگر و کارفرما تولید شده، مدافعه وضعیت اقتصادی کارگران را عهده‌دار می‌باشد.

راجع به جلب سرمایه آمریکا که متوسل شدن به آن را یگانه چاره تصور می‌کنید، اظهارات شما به قدر لزوم واضح نبود. گویا مقصود شما این باشد که سرمایه آمریکا هم از زحمت کارگران استفاده (اکسپلوآتاسیون) می‌کنند، سرمایه‌داران ایران هم مطابق اقتضای منافع خود همان رویه را، یعنی مکیدن خون رنجبر و اکسپلوآتاسیون را تعقیب خواهند کرد. این هم نتیجه عدم ملاحظه و دقت در قرائت شماره ۴۳ می‌باشد. زیرا ما سرمایه داخلی مستملکات و اهمیت آن را در عالم کاپیتالیزم یادآوری کرده بودیم. ما می‌دانیم که سرمایه‌دار خواه داخلی یا خارجی باشد، برای اوضاع اقتصادی کارگران تفاوت ندارد. مقصود ما در شکل مبارزه و راه خلاصی صنف کارگر و رنجبر بود. اگر شما غیر از این راه دیگری در نظر دارید که هم سبب ترمیم اوضاع اقتصادی ایران و هم مطابق مسلک سوسیالیزم باشد، مرقوم فرمایید، اما این که از نقطه نظر رفاقت علاقه‌مند به تهذیب و متانت مندرجات حقیقت هستید کمال تشکر و امتنان را داریم. لیکن ما هم به نوبه خود به کارکنان شفق سرخ توصیه می‌کنیم که اول مندرجات ما را که فروعاً خالی از نقایص نیست به دقت ولی تا آخر خوانده، سپس در صورتی که نکته‌ای غیرمفهوم مانده باشد، یادآوری فرمایند تا توضیحات ممکنه داده شود.^{۲۵}

چاره اساسی لازم است*

ما دیروز مدافعه از امتعه وطن کردیم. اما می دانیم که این مسئله نتیجه موقتی دارد. اساساً ما قایل بر این نیستیم که امتعه وطن با این حال به تنهایی می تواند ما را از بحران اقتصادی نجات دهد. امتعه وطن در وقت جنگ به جهت بسته شدن راه های تجارت خارجه، رو به ترقی نهاده، در بازار خودنمایی می کند.

الان که جنگ عمومی موقتاً خاتمه پیدا کرده، در میان ملل دنیا مبارزه اقتصادی با شکل مدهشی تجلی می کند زیرا محسوس است که دست هر قدر قوی و ماهر و کارکن باشد، در مقابل ماشین قادر به رقابت و ایستادگی نیست. البته اگر مدتی به این منوال بگذرد باز هم صنایع محلی به همان وضعیت هفت سال قبل عودت نموده، امتعه وطن ما فقط در موزه های خارجی برای یادگار تاریخ جایگزین خواهد شد. این یک حقیقتی است که هیچ ذی عقل و شعوری به انکارش حاضر نمی شود.

حالا باید ملاحظه کرد که آیا در این دوره، یعنی در دوره ای که تمام همسایگان ما، آن همسایگانی که با ما سروکار دارند، مسلح به آلات و ادوات صنعتی بوده، به واسطه آن یک نفر از ایشان کار ده نفر از ماها را می تواند انجام دهد؟ آیا ما در این صورت می توانیم از عهده رفع حوایج خود برآیم؟ آیا می توانیم از تمام ممالک قطع علاقه کرده، فقط به امتعه وطنی قناعت کنیم؟

علم سیاست اقتصادی (اکنونومی پلتیک) اثبات می کند که بعد از این که وضعیت اقتصادی دنیا از دوره انفرادی به دوره اجتماعی قدم گذار شده و تقسیم مساعی در میان افراد بشر به عمل آمده است، هیچ فرد،

جمعیت و ملت نمی‌تواند به تنهایی از عهده احتیاجات مادی و معنوی [خود] برآید. چنان‌که افراد محصول دست خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند، همان‌طور که ملل و ممالک مختلفه در مبادله زحمت ملی مجبور می‌باشند، بازار، تجارتخانه، بانک، پول، راه آهن و غیره همه وسایط مبادله زحمت است و پس. تجربه به ما نشان می‌دهد که بعد از تقسیم زحمت در میان بشر، افراد محتاج به یکدیگر هستند. مثلاً کفشدوز که در کار کفشدوزی تخصص پیدا کرده و تنها کفش حاضر می‌کند، وسایل زندگانی‌اش تنها عبارت از کفش نمی‌باشد، او باید لباس، نان و غیره هم تحصیل کند. این احتیاج او را محتاج به نانوا، فلاح، خیاط و غیره کرده است. همچنین اصناف دیگر محتاج کفش می‌باشند. این احتیاج است که انسان را به مبادله زحمت وادار می‌کند. بدون مبادله زحمت نه کفش دوز، نه نانوا، نه فلاح می‌تواند زندگانی کند. همچنین جمعیت‌ها و ملل هم هر کدام در یک قسمت لوازمات بشری تخصص [پیدا] کرده است. مثلاً اگر به داخله ایران بنگریم، رابطه اقتصادی ولایات ایران را ملاحظه کنیم، می‌بینیم در گیلان و مازندران برنج و ماهی و ابریشم، در قزوین و زنجان میوه‌جات، در همدان چرم، در مشهد پرک شال، در اصفهان قلمکار، در کاشان و کرمان قالیچه و غیره به عمل می‌آید. این‌ها برای دانستن تخصص جمعیت‌های داخله که ما به واسطه نداشتن احصائیه صحیح نتوانستیم به طور قطع بنویسیم، به عقیده ما کافی است.

گمان می‌کنیم که قارئین ملتفت می‌شوند که موقعیت جغرافیایی و ارتباط تجارتی در داخله ایران سبب تقسیم زحمت به حاصلات فوق‌الذکر گردیده است. مثل این است که ممالک دنیا که در احتیاج بشر به تقسیم زحمت مجبور شده‌اند، مثلاً آمریکا در فلاح، انگلستان در منسوجات، آلمان در ماشین‌آلات، ایران در بافت قالی و همچنین در ممالک دیگر در اقسام استحصالات متخصص هستند. هر چند که این اختصاص به طور

قطعی و انحصاری نیست، در این ممالک هم از سایر لوازمات تهیه می شود. اما به طور کلی می نویسیم والا غیر از قالی لوازمات دیگر هم از قبیل پشم، پوست حیوانات، حاصلات باغبانی، برنج و غیره از ایران به خارج صادر می شود. در آلمان غیر از ماشین آلات، سیب زمینی، گندم، فاستونی و غیره نیز به عمل آورده می شود. آمریکا صنایع ماشین سازی و نساجی هم دارد.

نظر ما در جزئیات نبود. فقط ما می خواستیم به طور کلی متخصص بودن ملل را که نتیجه استعداد محلی و موجودیت وسایط طبیعی است، من باب تمثیل خاطر نشان بکنیم و این را هم هر چند که خارج از موضوع است یادآوری می کنیم که در وقت جنگ موازنه اقتصادی دنیا به هم خورده، مخصوصاً آمریکا غیر از مواد فلاحتی سائر امتعه بازار دنیا را هم در ید انحصار خود آورده بود. این است که امروز اروپا هر قدر به ترمیم اوضاع اقتصادی می کوشد، آن قدر هم هرج و مرج و آنارشی اقتصادی در آمریکا تولید می شود.

پس در صورتی که ما نمی توانیم بدون مبادله زحمت خود با سایر ملل احتیاجات خود را مرتفع سازیم - در صورتی که هیچ مملکتی در حیات اقتصادی خود قائم به خود نیست - در صورتی که تخصص در یک قسمت از مایحتاج را دارا هستیم و برای قسمت های دیگر محتاج دیگران می باشیم، چه طور می توانیم از تجارت خارجه صرف نظر نماییم؟

بلی لابدیم، باید تجارت کنیم، اما چه طور، با چه وسیله؟ آیا [به] حالتی که در امتعه تجارتی داریم؟ آیا با وسایطی که در استحصال امتعه ای که تخصص [اختصاص] به ما دارد، اتخاذ کرده ایم؟ ما مکرر اظهار کرده ایم که برای معاصر شدن، احتیاج به معاصر کردن صنایع داریم. برای مقاومت در مقابل تجارت، پر محصول نمودن زحمت شرط است. ده نفر ما کار یک نفر را می کند. آیا در مبادله با زحمت خارج نباید زحمت ده نفر را به

زحمت یک نفر بدهیم؟ آیا در این صورت ده نفر ایرانی به قدر یک نفر خارجی حاصل به دست نمی‌آورد؟ آیا در این صورت این‌ها محکوم به فقر و آن‌ها بالطبع مالک ثروت هنگفت نخواهند شد؟

دیروز به ما گفتند که امتعه وطنی کفایت احتیاجات ما را نمی‌کند. ما تصدیق می‌کنیم. اما مسئله سر امتعه وطن نیست. درد این است که محصول زحمت ما کفایت احتیاجات ما را نمی‌کند. باید ده نفر از ما بکوشد تا وسایل زندگانی یک نفر را مثل انسان‌های معاصر تهیه کند. خلاصه این است که ما باید به پر محصول نمودن زحمت که عبارت از ایجاد صنایع ماشینی و الکتریکی باشد، سعی کنیم. مادامی که این را نداریم باید بدانیم که هر چه می‌نویسیم، هر فکر که می‌کنیم، به سر همدیگر می‌زنیم، چشم یکدیگر را کور می‌کنیم، فایده اساسی نخواهد داشت.

یکی از آقایانی که در باره شرائین و شریانات چیزی می‌نویسد، عقیده‌اش این است که اگر شرائین شود، تمام کارها اصلاح خواهد شد. آن یکی چند ماه است که یخه [یقه] دانتن، روسو، مونتسکیو را چسبیده، مثل فسنجان نیم شمال در هر مقوله اسم ایشان را به میان می‌آورد. آن دیگری خودش را در ایران ادیب یگانه و متخصص در فن روزنامه‌نویسی دانسته، به نصیحت سایرین می‌کوشد. یکی هم می‌گوید که اگر روزنامه‌نویس به کسی فحش بدهد، باید محاکمه شود...

دیگری از گریبان هوجی‌ها گرفته، هر روز تکراراً به معرفی کردن ایشان سعی می‌کند. آن یکی هم می‌گوید که اگر می‌خواهید حقوق شما محفوظ باشد فلان کس را وکیل کنید. همه این‌ها و ما معتقد بر این هستیم که راهنمای سعادت بوده، ملت را می‌خواهیم نجات بدهیم؛ اما تصور نمی‌کنیم که نجات ملت بسته به حل نمودن مسائل فوق باشد. ملت را

فلاکت اقتصادی به طرف عدم رهسپار کرده است. ملت را فقدان وسایط زحمت و صنایع وقت به فلاکت سوق داده است. همه از استقلال وطن، آزادی و ترقی ملت صحبت می‌کنیم. در صورتی که با بودن وضعیت کنونی کلمات استقلال و طرفداری از آزادی ملت موهوم و بی‌معنی است. با این حال، ملت پرستی و وطن‌خواهی، آکتوری و مسخره‌بازی است. ما شاید در جزئیات بتوانیم اظهار عقیده خصوصی بکنیم. یعنی نظریات ما در جزئیات علیحده باشد. اما به طور کلی می‌بینیم که با این حال پر محصول کردن زحمت نیز غیرممکن است. امتیاز مبادن، فروش ثروت طبیعی در سایر اقدامات نظیر این، دردهای ما را علاج نخواهد نمود. استقراض خارجی فقط مدت خیلی کمی می‌تواند کفایت به مخارج ادارات دولتی کند. گمان می‌کنیم رفقای روزنامه‌نویس ما در این موضوع بحث خواهند کرد و مسئله را روشن خواهند فرمود. ما هم به نوبه خود به قدر امکان در اطراف این موضوع اظهار عقیده خواهیم نمود.

ا. پرویز

۲۱

کمون پاریس

عید رنجبران دنیا*

به طوری که انقلاب فرانسه به صنف بورژوازی راه مبارزه با صنف روحانیون و ملاک و فئودال را یاد داده، به همین ترتیب هم کمون پاریس سنه ۱۸۷۱، به صنف کارگر و رنجبر دنیا راه مبارزه را آموخت. اهمیت

انقلاب سال ۱۸۷۱ برای صنف کارگر بیش از اهمیت انقلاب سال اخیر [۱۷۸۹؟] قرن هجدهم فرانسه برای طبقه بورژوازی می باشد.

این است که امروزه کارگران تمام دنیا هجدهم ماه مارس را که روز اعلان کمون کارگران فرانسه است، عید می گیرند.

در سنه ۱۸۷۱، قشون امپراتوری آلمان به دروازه های شهر پاریس رسیده و در فرانسه حکومت جمهوری اعلان و مبارزه صنف کارگران با سرمایه داران روز به روز جدی تر و عملی تر می شد. سرمایه داران در مقابل نهضت کارگران متزلزل بودند. حکومت مدافعه ملی در عوض مدافعه ملت از تجاوزات خارجی و حفظ آزادی، مہیای صلح با امپراطور آلمان شده، ارتجاع و تسلیم [شدن] به قوای ضد آزادی خارجی را به دخالت رنجبران در سیاست داخلی ترجیح می داد. صنف کارگر هم احساس کرده بود که برای سرمایه داران وطن پرستی، ملت دوستی یا مدافعه آزادی و اصول جمهوریت اهمیت ندارد، تمام این ها الفاظی است که برای به دست گرفتن حکومت تا به حال انتشار داده اند برای آن ها فقط و فقط حفظ ثروت خود و منافع اقتصادی اهمیت واقعی دارد. این تجربیات به رنجبران اثبات کرد که سرمایه داران حاضر هستند برای حفظ منافع خصوصی خود استقلال فرانسه را دو دستی تسلیم اجانب نمایند، بلکه به این وسیله بتوانند جلوگیری از نهضت رنجبران بکنند.

لذا در هفدهم [هجدهم] همین ماه مارس در سایه یک قیام مجدانه، زمام حکومت را از دست سرمایه داران (حکومت مدافعه ملی) گرفته، اعلان کمون دادند.

این اولین انقلاب سوسیالیستی در دنیا بود که مرکز سوسیالیست های عالم (بین الملل اول) هم در آن شرکت داشت. حکومت رنجبران پاریس دو ماه و پنج روز [۷۲ روز] دوام پیدا کرده، در این مدت قلیل در اکثر

قسمت‌های اداری حکومتی قوانین سوسیالیستی وضع و به اجرای آن کوشیدند. اما تا آن روز چون صنف کارگر همیشه برای آزادی مبارزه کرده دارای روح و پسیکولوژی انسانیت‌پروری و مساوات‌خواهی بود. بنابراین مرتکب بعضی اشتباهات گردیدند که در نتیجه آن بیش از دو ماه و پنج روز نتوانستند حاکمیت خود را ادامه دهند. تا آن روز کارگران فرانسه از وحشی‌گری و جلادی صنف بورژوازی کماهرحقه مسبوق نبودند. این بود که در وقت تسلط خود کوشش به انهدام عناصر ضدانقلابی نمودند و از این جهت کارکنان سرمایه‌داران در ورسای تمرکز پیدا کرده، در تحت فرماندهی «گالیفه»^{*} بر کمون پاریس حمله آوردند. کوچه‌های پاریس را با خون کارگران و زن و بچه‌هاشان مبدل به رودخانه‌های خون کردند. هرکس را در لباس کهنه دیدند، به قتل رساندند. کارگران پاریس اگرچه در ماه مای (مه) سال ۱۸۷۱ سی هزار نفر را فدای اشتباهات خود کردند، این کشتار رنجبران دنیا را از ماهیت احساسات انسانیت‌پروری سرمایه‌داران مطلع ساخت. در نتیجه این گونه جلادی صاحبان سرمایه، کارگران دنیا شکل مبارزه خود را تغییر دادند. انقلاب کمون در حیات سوسیالیست‌های دنیا تأثیرات بزرگی را حاوی است. کارل مارکس در کتاب خود موسوم به مبارزه صنفی در فرانسه، کمون پاریس را از عوامل مهم سقوط بین‌الملل اول معرفی می‌کند.^{۲۶}

بلی، انقلاب کمون پاریس به کارگران دنیا خیلی چیزها آموخت. حتی می‌توان گفت که در این مدت خیلی بیش از چند قرن مبارزه به تجربیات طبقه کارگر افزوده گشت. اگر ما رجوع به انقلاب سوسیالیستی روسیه کنیم و تروریزم کارگران روسیه را با تروریزم (آدم‌کشی) سرمایه‌داران پاریس مقایسه نماییم، بر ما معلوم خواهد شد که کدام صنف دارای انصاف و وجدان می‌باشد.

* Galliffet ژنرال فرانسوی

در هر صورت انقلاب ۱۸۷۱ سرمشق انقلابیون روسیه شد. کمون پاریس بود که نگذاشت کارگران روسیه اعتماد به صنف سرمایه‌دار نمایند. کمون پاریس بود که به کارگران روسیه اصول مبارزه را آموخت. موجودین کمون پاریس اهمیت صنف دهاتی را احساس نکرده بودند و عدم اشتراک دهاتیان در کمون پاریس یکی از عوامل انقراض سریع این نهضت محسوب می‌گردد. ولی، کارگران روسیه ملتفت این نکته شده و طبقهٔ بزرگ‌را نیز با خود همراه کردند. بالاخره به اتفاق ایشان قادر به ادامهٔ حکومت سوسیالیستی گردیدند. دیروز تمام کارگران دنیا به یادگار کمون پاریس، یعنی اولین انقلاب سوسیالیستی عید گرفته بودند. یاد آن روز را می‌کردند و می‌خواستند با یادآوری از فداکاری‌های رنجبران پاریس و شهدای کمون، نام مجاهدین راه سعادت بشر را زنده نمایند.

ما هم در ایران اولین دفعه صدای خود را به [صدای] کارگران دنیا مخلوط کرده، می‌گوییم:

زنده باد خاطرات مجاهدین پاریس در قلوب رنجبران عالم.
پاینده باد اتحاد تمام کارگران دنیا. ۲۷

۱. پرویز

امروزها در جراید مرکزی و میان مردم مسئلهٔ احیای قانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت با حس و حرارت تامی در جریان است. ۲۸

وسعت روزافزون این نهضت جدید که در نتیجه فشار ارتجاعیون تولید شده است، هر انسان ذی‌حسی را تهییج و به اظهار عقیده وامی‌دارد. از قراری که شایع است گویا حکومت نظامی که برخلاف قانون مشروطیت و با بودن مجلس شورا دوام داشت، ملغی شده و جرایدی که بدون سبب و محاکمه توقیف شده بودند، دوباره منتشر خواهند شد. هنوز بر ما واضح و معلوم نیست که آقایان تا چه درجه حاضر به دست کشیدن از دیکتاتوری و فعال مایشائی گردیده‌اند؟ هنوز معلوم نیست که تا چه اندازه قانون عدلیه و محاکمه مراعات خواهد شد و حکام ولایات و ایالات تا چه درجه خود را در مقابل قانون و ملت و اهالی ولایتی که حکمرانی می‌کنند مسئول خواهند دانست و چه طور از عملیات خودسرانه مأمورین دولت در ولایات تفتیش و جلوگیری خواهد شد؟ ادارات لشکری که حق مداخله به امورات کشوری ندارند، بعد از این علاقه و رابطه ایشان با مردم چه طور باید بشود؟ عملیات زمامداران به طوری غیر معلوم است که هیچ نویسنده‌ای ممکن نیست در تحریرات خود دچار مشکلات نباشد. این است که ما در این مقاله از نوشتن جزئیات صرف‌نظر [کرده] و به طور کلی در اجرای قانون اظهار [نظر] خواهیم نمود.

امروز از هموطنان خیلی می‌گویند که مشروطه نتیجه مطلوبه ندارد و انتظار ماها غلط بود. حتی [بعضی] از نویسندگانی که ادعای متفکری می‌کنند، با حالت یأس می‌گویند که: «دیگر خسته شدیم، این‌ها همه نتیجه بالهوسی بوده است. باید بعد از این با سکوت و تأنی تن به قضا داده، منتظر حوادث شد تا چه پیش بیاید». بعضی از این نظریه‌ها درست است. مثلاً ما هم تصدیق می‌کنیم که از مشروطه ایران نتیجه مطلوبه حاصل نشده است، اما حرف در این است که مشروطه تا به حال نبوده، قانون تا امروز نتیجه عملی داشته است [۹]. اما بلکه در دوره اول و دوم دارالشورای ملی واسطه تبلیغات بوده است. ما همه تصدیق باید بکنیم که

مشروطه اختیارات حاکمیت مطلق و فعال مایشائی سلطان را محدود می‌کند و جلوگیری از عملیات خودسرانه حکام مستبد می‌نماید، وزرا را در مقابل ملت و محکمه مسئول می‌داند. یعنی بر خلاف منافع یک دسته از اهل مملکت است که مدت‌های متمادی حکمرانی کرده، با وسایط مختلفه تا خون و عروق ملت نفوذ رسانده‌اند، بدعت‌ها و عادات که سال‌های دراز به ملت یاد داده‌اند، با نوشته شدن و امضا گردیدن نتیجه نمی‌تواند بدهد. بلکه بیشتر از اخذ امضای مشروطیت، اجرای آن فداکاری لازم دارد. محو عادات استبدادپرستی و تسلیم محض شدن در مقابل حکام، مجاهدت می‌خواهد. آن مستبدین در مقابل نهضت ملی و احساسات مردم مجبور به امضای قانون اساسی و وعده‌های دروغی بودند. لیکن به این زودی که نمی‌توانستند دست از آقایی و منفعت خود بکشند. آن روز بیچاره بودند، لذا موقتاً در روی کاغذ حاضر به دادن حقوق ملت شدند. اما زودباورها می‌توانند باور کنند که فقط با این امضا مشروطه و قانون گرفتند. دیگر تمام کارها باید درست بشود. تاریخ ممالک دنیا به خوبی نشان می‌دهد که مبارزه با استبداد بعد از امضای قانون مشروطه زیاده از اخذ آن بوده است. انقلابیون فرانسه در موقع انقلاب مشروطیت برای اجرای بیانیه‌ای که موسوم به «حقوق انسانیت و هموطنان»^{۲۹} بود، بیشتر از اعلان آن بیانیه کوشیده‌اند. برای احیای مشروطیت ملت فرانسه به مراتب زیاده‌تر از گرفتن آن زحمت کشیده، قربانی داده‌اند. در مبارزه اجرای قانون بود که ملت فرانسه مقصود لوئی شانزدهم را فهمیده، با این که به عقیده ایشان سلطان مقدس‌ترین تمام مردم بود، با کمال حقارت محاکمه نموده، او را مقتول کردند و در نتیجه این بود که ملت حکام و سلاطین را شناخت و لذت آزادی را حس کرد. زیرا هر کدام از مواد قانون را بعد از مبارزه چند سال اجرا نمود. بنابراین است که ما از نتیجه ندادن مشروطه مانند سایرین مأیوس نیستیم، ما

می دانیم که مشروطه نداریم. اختیارات سلاطین و حکام را به اندازه لزوم با قانون محدود نکرده ایم. از این روست که نتیجه مشروطه و آزادی را ما بعد از اجرای قانون می دانیم. مشروطه در روی کاغذ البته نتیجه ندارد. گاو را با مناجات از مزرعه بیرون نمی توان کرد. برای اخراج آن چماق لازم است. همچنین اختیارات مستبدین و مرتجعین هم با نوشتن قانون محدود نمی شود. بلکه قانون را باید اجرا کرد و برای این است که آزادی خواهان و انقلابیون باید همیشه اجرای قانون را در نظر بگیرند، نه وضع آن را.

وضع با اجرا، قول با فعل، علم با عمل خیلی مسافت دارد. امروز است که ملت برای اجرای قانون به هیجان افتاده است. امروز است که ملت می خواهد بعد از شانزده سال قانون مشروطه را که حق خود اوست، عملی نماید. امروز است که در مرکز ولایات ملت احتیاج به اجرای قانون اساسی دارد. امروز است که مردم می گویند در مقابل حکام فقط ملت هست. امروز است که عامه می خواهد آقایان و حکمفرمایان را تابع اختیارات خود نماید. همین نهضت مشروطه خواهی و قانون پرستی است که آزادی خواهان حساس و ترقی پروران جدی را تهییج کرده، با وجود حبس و تبعید شدن و رسوایی که هر دقیقه متصور است، به گفتن حقیقت و نوشتن خواهش و احتیاجات ملت وامی دارد. این است که ارتجاع سیاه را مجبور به دادن وعده های دروغی می نماید.

نه رفقا! بعد از این نباید به وعده های دروغ اعتماد کرد. نباید اجازه داد که مرتجعین سیاه فعال مایشائی خود را به موقع اجرا گذارده، مشروطه و قانون را عقیم بگذارند، آزادی خواهان و مشروطه طلبان را به اساس مختلف در محبس های تاریک و نمناک خفه کنند؛ اسب های سیاه خود را در هر طرف این مملکت آغشته به خون احرار به جولان آورند، قراردادها عقد کنند، در کنفرانس ها خود را به نمایندگی مملکت مشروطه ایران معرفی نمایند. رفقا! ما ایشان را مقصر نمی دانیم، منفعت آن ها این طور

اقتضا می‌کند، مقصر ما هستیم که اگر بگذاریم آن‌ها به آرزوی خود موفق می‌شوند. مقصر ما می‌شویم اگر اسباب دیکتاتوری اشخاص را فراهم بیاوریم و در مقابل ارتجاع سکوت نماییم.

رفقا! مرتجعین و مستبدین، نهضت آزادی و احیای قانون اساسی را که در میان عامه تولید شده است، به خوبی حس کرده‌اند. آن‌ها می‌فهمند که ملت بعد از این زیر بار هیچ زور و سرنیزه‌ای نخواهد رفت و در مقابل هیچ شخص پرزوری سر تسلیم فرود نخواهد آورد. دوره دیکتاتوری و فعال مایشائی دیگر گذشته است.

رفقا! مرتجعین حس تنفر ملت را نسبت به خود فهمیده و از این جهت است که به واهمه افتاده‌اند، اعتماد به خود ندارند و می‌ترسند که اگر قانون اساسی اجرا بشود، ملت بخواهد به آزادی از حقوق خود استفاده کند. دیگر ایشان نمی‌توانند به طور سابق زندگانی نمایند. این است که اولاً می‌کوشند به واسطه نوکرهاى مستقیم و غیرمستقیم، مشروطه و آزادی را مصنوعی نشان بدهند. آزادی خواهان و قانون‌پرستان را شورش طلب و هرج و مرج خواه، بلکه شارلاتان و متقلب معرفی کنند. انقلابیون گذشته و نویسندگان دوره اول را بد و نویسندگان امروز را بدتر از ایشان بنمایانند. اما حقیقت بر خلاف عملیات ایشان است. امر واقع که مستور کردن آن ابداً ممکن نیست، برعکس انتشارات آنان به وقوع می‌رسد. اگر ملت احتیاج به قانون ندارد، اگر از ارتجاع نمی‌ترسد، چرا انجمن‌های محلی را نمی‌خواهند تشکیل کنند؟ برای چه انتخاب نمایندگان دارالشورای ملی را حواله به سرنیزه حکومت نظامی می‌کنند؟ علت چیست شوراهای بلدیه مسکوت عنه مانده؟ برای چه قلم نویسندگان با شکستن و زبان‌گویندگان با بریده شدن تهدید می‌شود؟ چرا نمی‌خواهند آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع و مجامع عملی شود؟ تمام این‌ها برای جلوگیری از نهضت ضد ارتجاع می‌باشد.

رفقا! اشراف و ارتجاعچی‌ها و دیکتاتورها خودشان هم می‌دانند که ایشان قادر به اجرای قانون اساسی نمی‌باشند، زیرا قانون اساسی برخلاف منافع ایشان است. اگر قانون اساسی اجرا شود، باید آن‌ها را از میان بردارد. قانون برای محو کردن اختیارات ایشان است. ایشان چه طور می‌توانند طرفدار قانون باشند؟ ایشان چه طور می‌توانند از طرف ملت وکالت داشته باشند؟ ملت می‌خواهد وکیل داشته باشد که حقوق خود را از تعرض همین اشخاص محفوظ بدارد.

رفقا! ما [همان] طوری که در مقاله‌های گذشته خود یادآوری کرده‌ایم، الان هم می‌گوییم: مادام که قوه داریم، زبان داریم، ولو این که یک نفر هم بوده باشیم، خواهیم گفت که باید اشراف پوسیده و مرتجعین و اشخاصی که خدمت به ایشان می‌کنند، در مقابل نهضت ملی و آزادی از میان بروند. این دوره جدید که مسئله اجرای قانون اساسی و آزادی مطرح شده است با مرگ و محو یادگارهای قرون وسطی خاتمه خواهد یافت. در این دوره ملت می‌خواهد در حیات سیاسی و اقتصادی خود عملاً اشتراک کند. این دوره ملت می‌خواهد فکر دیکتاتوری و فعال مایشائی و کلمه «من» را از میان بردارد.

شاید این جریان بیشتر از ماها را به وادی هلاکت سوق بدهد. شاید ملت به تدریج (اولوسیون)* موفق به آرزوی خود گردد، یا این که در مقابل فشار و تضییقات ارتجاع یک دفعه تمام عناصر ملی به هیجان آمده، به شکل رولوسیون** تمام دشمنان و موانع آزادی را معدوم کند. در هر صورت ما معتقد به موفقیت ملت می‌باشیم.

+

* Evolution (تکامل)

** Revolution (انقلاب)

حفظ آزادی وظیفه ملت است*

-۲-

یکی از موجبات موفقیت ملل دنیا این است که در میان ممالک بی طرف و دشمن، طرفدار برای خود ایجاد بکنند. مخصوصاً در دوره جنگ بین‌المللی اهمیت این مسئله به خوبی معلوم و آشکار گردید.

متحارین علاوه از فرونت‌های جنگی به این وسیله موفقیت‌های مهمی حاصل کردند. در وقت جنگ بین‌المللی عملیات سیاسی و شعارهای مشعشع بیشتر از طیاره‌های آسمان‌پیما و توپ‌های آتش‌فشان و سربازان چالاک نتیجه‌های عملی داد. برای ایضاح این مطلب از اظهار بعضی از عملیات متحارین در این خصوص ناچاریم.

ساکنین اروپای روسیه که از جنس ملت ویلیکوروس [ولیکاروس] نبودند و همیشه برای استقلال خود از چنگ ویلیکوروس‌ها می‌کوشیدند، با وعده‌های آلمان برخلاف حکومت تزاری سعی کردند و اسباب هزیمت قشون روسیه را فراهم آورده، سبب اشغال مراکز مهم آن سامان از طرف حکومت آلمان شدند. برای این که حکومت آلمان با شعار آزادی ملل آن سامان - لهستانی‌ها و غیره - قیام کرده بود.

در قفقاز عثمانی‌ها با شعار آزادی مسلمین از تسلط حکومت تزاری پیش می‌رفتند. مسلمین قفقاز موفقیت عثمانی را یگانه آرزوی خود تصور کرده، در مغلوبیت روسیه از هرگونه عملیات خودداری نمی‌نمودند. همچنین روس‌ها به وعده تشکیل ارمنستان بزرگ، ارامنه را که تبعه عثمانی بودند، بر علیه حکومت عثمانی شورانیدند و جلوگیری از عملیات عثمانی در آناتولی کردند.

انگلیسی‌ها اعراب را با تطمیع تشکیل امپراتوری بزرگ اعراب بر ضد عثمانی شورانیده، خود را حامی اعراب قرار دادند و سبب تفرقه مملکت بزرگ شده، حاکم آن سامان گشتند.

بالاخره موفقیت انقلابیون روسیه بر همه معلوم و آشکار گردید که فتح و ظفر با سرنیزه و توپ نبوده، بلکه موفقیت و طرفداری معنوی توده عظیم کارگران و ضدیت با اصول سرمایه‌داری بین‌المللی و جهانگیری بود. صحیح است و ما هم تصدیق می‌کنیم که انقلابیون روسیه از نقطه نظر نظم و ترتیب نواقص کم داشتند، لیکن موفقیت ایشان را هیچ کس نمی‌تواند از قوه داخلی آن‌ها بدانند، بلکه پیشرفت انقلاب نتیجه طرفداری تمام کارگران دنیا به انقلابیون بود که نگذاشتند ممالک سرمایه‌دار که منصوب به او بودند، انقلاب روسیه را خفه نمایند. کارگران دنیا بودند که تمام ممالک سرمایه‌دار را مجبور به صلح با روسیه نمودند. البته این تنها در انقلاب روسیه نبوده، بلکه در انقلاب فرانسه هم به وقوع پیوست. اگر فرانسه در دست انقلابیون نبود، اگر شعار آزادی فرانسوی‌ها تمام دنیا را متزلزل و حسن توجه انقلابیون عالم را به خود جلب نمی‌کرد، از طرف قشون متحده آلمان و روسیه و انگلیس، مملکت فرانسه اشغال و آزادی آن‌ها محو می‌شد. شعارهای ضدانقلابیون بود که در هر فرونت اهالی آن مملکت با کمال صمیمیت، قشون فرانسه را استقبال می‌کردند و هر جا که قشون آزاد فرانسه قدم می‌گذازد، در همان جا فوراً اصول جمهوریت که در تاریخ به اسم جمهوری دختر مشهور است و فرانسه مادر جمهوری‌های کوچک شناخته می‌شد، به وجود می‌آمد. گمان می‌کنیم سبب موفقیت کمالیون [طرفداران مصطفی کمال آتاترک]، موجب اخذ استقلال ایرلند^۳، پیشرفت کارهای انقلابی مصری‌ها محتاج به شرح نیست. همه این‌ها نتیجه طرفداری کارگران و آزادی‌خواهان دنیا است و بس.

وقتی که ما می خواهیم در این دوره، در دوره ای که دنیای امپریالیزم و استملاک متزلزل شده است، قدمی برای حفظ استقلال و آزادی خود برداشته و دست تجاوز خارجی را از خاک ایران کوتاه کنیم، وقتی که مایل هستیم گامی به دوره جدید گذاشته، خطاهای رژیم خائن گذشته را جبران نماییم، وقتی که اوضاع دنیا با خواهرش و تقاضای ما موافقت دارد، آیا ما می توانیم تنها تکیه به قوه داخلی خود نموده، بدون ملاحظه سیاست خارجی و پیدا کردن کمک و طرفدار در میان ملل مسالک سرمایه دار که دشمن دشمنان ما هستند، موفق به آرزوی خود شویم؟ آیا مضحک نیست که در سیاست داخلی خود از سیاست خارجی دنیا صرف نظر نماییم؟ آیا برای یک ملتی ممکن است امروز قائم به نفس خود بوده و با زور خود از عهده حفظ استقلال برآید؟ البته نه! به عقیده ما این سیاستی که اتخاذ کرده ایم و این راهی که ما می رویم ابداً نایل به موفقیت نخواهیم شد. امروز دنیا، دنیای دیگری است. امروز سیاست عالم غیر از سیاست صد سال قبل از این است. امروز مملکت انگلستان با آن زور و عظمت متشبث به تطبیع و تحبیب ملل کرچک می شود. امروز هر ملتی که توانست در سیاست دنیا برای خود طرفدار زیاد پیدا کند، می تواند به موفقیت نایل شود.

این است که ما رفقای خود را مخاطب کرده، می گوییم: رفقا! اگر شما میل به آزادی و استقلال دارید و اگر می خواهید ترقی کرده، دست سرمایه داران متجاوز اجنبی را از مملکت خود دور کنید، باید سعی کنید که در عالم برای خود طرفدار پیدا نمایید. رفقا! ما از شما می پرسیم: آیا با وضع کنونی، هیچ ابلهی می تواند طرفدار ما باشد؟ آیا به ما نمی خندند که دوره قرون وسطی وحشیت و بربریت و فعال مایشائی را محافظه کرده، معهذا از دیگران امید کمک داشته باشیم؟
رفقا! امروز شما هم می دانید که در سیاست عالم دو قوه بزرگ در

مبارزه، دو دسته مبرز در جدال است: سرمایه‌داران و کارگران. دسته اول را که سرمایه‌داران باشند می‌دانید که موافق تقاضای منافع خود بالطبع دشمن ما هستند و فلاکت ما موجب سعادت و سیادت ایشان است. ایشان بدون مکیدن خون ماها قادر به زندگی نیستند. اساس سرمایه‌داری در اسارت و بدبختی ملل ضعیفه است.

از این رو اگر ما از آنها منتظر کمک باشیم و سعادت خود را در تکیه به سرمایه‌داران خارجی پنداریم، البته راه خطا پیموده و با پای خود به طرف هلاکت رفته‌ایم. پس با این وضع یک چاره بیشتر نداریم. آن هم کسب حسن توجه و کمک صنف کارگران عالم که دشمنان حقیقی ما هستند، می‌باشد. حالا باز هم از شما سؤال می‌کنم:

آیا با بودن اصول منحوس اشرافی - دیکتاتوری و فعال مایشائی حق داریم از کارگران دنیا انتظار مساعدت و کمک داشته باشیم؟ البته خیر! یا این که ممکن است در مقابل سرمایه‌هنگفت و صنایع خارق‌العاده و قشون منظم خارجی تنها با قوه محدود خود مبارزه کنیم؟ البته شما هم می‌دانید که ممکن نیست. ما هیچ چه [کذا] نداریم و همچو فکری هم برای ما غیر از اوهام و فانتازی [فانتزی] چیز دیگری نمی‌باشد. رفقا! تکرار می‌کنیم که ما باید صدای خود را به گوش تمام آزادی‌خواهان دنیا برسانیم. ما باید تمام کارگران دنیا را به معاونت و مساعدت خود [دعوت] بنماییم.

رفقا! غیر از کارگران غرب، یک قوه مهم انقلابی در شرق داریم. ما باید روحاً، جسماً و عملاً با آنها متحد شویم. زیرا منفعت کارگران و آزادی‌خواهان شرق در یک نقطه تمرکز می‌یابد. دشمنان همه ما یکی است: سرمایه‌داران خارجی!

ما باید برای این مسئله بکوشیم. البته موفقیت بی‌فداکاری حاصل نخواهد شد. ما باید اشراف و متنفذین و مرتجعین را فدای آزادی و

استقلال خود بنماییم. ما باید خودمان را به دوستان خود عملاً معرفی کنیم. ما باید به دنیای مجدد [متجدد؟] اعلان آزادی خواهی و ترقی پروری خود را بدهیم.

آیا با اوضاع حاضره و زندگانی که امروز داریم ما را آزادی خواه و تجدیدپرور خواهند شناخت؟

۲۴

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

—۳—

قشون

در این موقع لازم است فلسفه لزوم تأسیس قشون را به طور اختصار شرح دهیم.

قشون هم مانند سایر مؤسسه‌های دولتی برای حفظ منافع ملت تشکیل می‌شود. رويه و طرز و ترتیب استفاده از قشون هر مملکتی به نسبت قوانین مدونه و طرز حکومت آن مملکت خواهد بود. مثلاً قشون یک دولت مستبد مطیع اراده شخصی پادشاه بوده، مجری اوامر اوست و بس. همچنانکه سایر دول هم فقط امضای شخص پادشاه را در عقد قراردادها و غیره معتبر می‌شناسند. بنابراین اگر قشون دول مستبد مرتکب عملیات شنیعه خلاف قانون مدنیت شده، بر علیه آزادی ملت اقدامی نمایند، نمی‌توان آن‌ها را قانوناً ملامت نمود.

قشون مملکت مشروطه و جمهوری و غیره مثل سایر مأمورین دولتی موظف است که موافق و مطابق تعلیمات حکومت ملی عمل نماید. چنان که بر خلاف آن رفتار کند به اصطلاح بین‌المللی مرتکب خیانت عالی گردیده، فقط محکوم به اعدام خواهد بود و در صورت عدم استطاعت حکومت ملی به اجرای این حکم، شخص یا اشخاص مذکور یاغی نامیده شده، دول کامله‌الوداد نمی‌توانند آن‌ها را عضو یا اعضای آن حکومت تصور کرده، بلکه بالعکس با آن‌ها همان معامله را می‌نمایند که مقامات رسمی با اشخاص یاغی می‌کنند. و این گونه اشخاص موافق قوانین مدونه ملل مشروطه از کلیه حقوق ملی مادام‌العمر محروم خواهند بود.

نظربه موقعیت کنونی برای روشن کردن مسائل جاریه لازم است این نکته را از نقطه نظر علمی و به جهت رفع سوء تفاهم مورد بحث قرار دهیم. اولاً باید دانست که افراد قشون هر مملکت جزء جامعه همان ملت بوده و طبعاً با سایر افراد ملت مشترک المنافع می‌باشند. علاوه بر این افراد قشون در هر زمان از روی اصل روح اجتماع و موافق ترتیبات تکامل هر جامعه، موافقت تامه با آن نوع حکومت دارد و منافع آنان با منافع سایر افراد ملت که طبعاً از برادران و سایر بستگان افراد قشون تشکیل می‌شود، مشترک خواهد بود. و اگر غیر از این باشد، فی‌مابین ملت و قشون بلادرنگ مبارزه و کشمکش شروع گردیده، منتهی به انحلال قشون خواهد گردید. زیرا چنان که در مقدمه گفتیم، تشکیلات قشونی هم مثل تشکیلات سایر دوائر دولتی موظف به اجرای قوانین مملکتی بوده، از دولت و ملت حقوق می‌گیرند.

پس تصور ... * قشون در مقابل ملت و حکومت مشروطه بی‌مورد است. به خصوص در این دوره که صاحب‌منصبان و افراد قشون ایران مرکب از جوانان تحصیل کرده و عالم می‌باشد و هیچ نمی‌توان آن‌ها را به صاحب‌منصبان و افراد قشون دوره استبداد تشبیه نمود.

بنا بر مراتب فوق، اگر یک نفر مسلم برخلاف قوانین اسلام عمل نمود، نباید تمام مسلمین را غیرمسلم و متمرّد تصور کرد. همچنین هرگاه بر فرض تصور یک نفر ایرانی برخلاف قانون اساسی مملکت رفتار نمود، نباید تصور کرد که سایر افراد ایرانی برای احیای قانون اساسی قیام نخواهند کرد. بحث در موضوع فوق یک مسئله علمی است که تشریح آن در موقع کنونی برای تنویر افکار و رفع سوء تفاهم خیلی لازم است.

در خاتمه متذکر می شویم که قشون یک حکومت مشروطه هیچ وقت آلت اجرای مقاصد استبدادی نخواهد شد. همان طور که قشون حکومت غیر مشروطه هم نمی تواند برخلاف حکومت استبداد قیام نماید.

۲۵

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۴-

پارلمان

قطع نظر از بحث در کیفیت روحی نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی ایران، موقع آن رسیده است که جنبه علمی مجلس مزبور را کاملاً و بدون پرده پوشی تحت مطالعه درآوریم.

مقدمتاً لازم است این نکته اساسی را تذکار نماییم که در حکومت مشروطه هیئت دولت که از طرف نمایندگان ملت برای اجرای قوانین

مشروطیت انتخاب می شوند، در مقابل مجلس مسئول اجرای کلیه قوانین حکومت ملی است که از تصویب مجلس ملی گذشته است. مجلس هم در مقابل ملت، عین موکلین خود مسئول نظارت در اجرای قوانین مزبور می باشد.

از مقدمه فوق این نتیجه به دست می آید که هرگاه هیئت دولت مملکت مشروطه بر خلاف اصول و تصمیمات مجلس ملی اقدام نمود، آن هیئت دولت طرف استیضاح نمایندگان پارلمان واقع گردیده و کابینه ساقط شود.

نکته مهم این موضوع این است که هرگاه پارلمان هیئت دولتی را انتخاب نمود و آن هیئت دولت مخالف اصول حکومت ملی عمل کرد و پارلمان هم برخلاف اصول پارلمانی و برخلاف افکار موکلین خود و به عبارت اخری مخالف وظیفه خود به عملیات دولت مثل تماشاجیان و اشخاص غیرذی نفع به نظر لاقیدی نگریسته، برای مشغول داشتن خود و حفظ صورت پارلمان به گذراندن قوانینی پرداخت که خود در همان آن عدم اجرای آن را مشاهده می نماید و در نتیجه این لاقیدی ملت دچار ارتجاع حکومت استبدادی شده، بهت، حیرت، تزلزل خاطر، لاتکلیفی و سرگردانی گریبان گیر ملت شود، در این صورت تکلیف ملت چیست؟

البته حفظ آزادی از وظایف ملت است!

و ملت آنچه را که به دادن قربانی ها و تحمل خسارات طاقت فرسا به جنگ آورده و رسماً آن را داراست از دست نخواهد داد و از طرف دیگر برحسب مقتضیات امروزه دنیا و بنابر اصول تکامل، هیچ ملتی نمی تواند سیر قهقرایی نماید و ما در این خصوص تردیدی نداریم. لیکن در این جا ما می خواهیم در هویت مجلس شورای ملی امروزه بحث نموده، یک مسئله اساسی را حل و روشن نماییم.

اولاً باید دانست که پارلمان در حدود اجرا و عدم اجرای قوانین

اساسی که وظیفه مهم و سبب اصلی وجود اوست، نمی تواند طریق محافظه کاری بپیماید.

ثانیاً آیا ممکن است که پارلمان بدون ایفای به وظیفه، موجودیت خود را ادامه دهد؟

البته خیر. بلکه پارلمان در صورت ادامه لایقیدی حتماً از طرفی دچار ارتجاع و از طرف دیگر مورد سخط و غضب ملت واقع خواهد گردید و بدیهی است که هر چیز و هر قوه در مقابل قوه ملت مغلوب و مقهور خواهد گردید و این یک عامل مهم غیرمرئی است که برای اشخاص سطحی مشکل است در بادی امر پی به اهمیت آن ببرند.

حال باید دید که آیا پارلمان به اهمیت موقع خود پی برده و به وظیفه خویش عمل خواهد کرد؟ یا آن که باز هم راه مماطله و محافظه کاری را خواهد پیمود؟ شک نیست که دیگر برای مسامحه کاری آن ها مجالی نمانده و نمایندگان باید از دو کار یکی را اختیار کنند: ایفای وظیفه یا خاتمه دادن به موجودیت خود.

۲۶

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۵-

حکومت نظامی، نظمیه

به موجب خبری که در شماره ۴۹ درج شد، از طرف بعضی مقامات پیشنهاد شده است که حاکم نظامی تهران از شغل قشونی استعفا کرده، به

ریاست نظامیه منصوب گردد.^{۳۱} در این جا لازم است مضرات این تغییر صوری و این تبدیل غیر احسن را به طور اختصار شرح دهیم. همه می دانند که حکومت نظامی در صورت لزوم سیاسی که بعضی اوقات در ممالک مشروطه در مواقع مهمه از قبیل زمان جنگ و انقلابات فوق العاده برای مدت محدودی وضع می شود، ولی در ایران از زمان زمامداری و ثوق الدوله که همین حکومت نظامی برای تقویت و ادامه حیات خود می خواهد او را مثل بلای ناگهانی به ایران وارد کند، بدون یک لزوم سیاسی با یک روش معین و فقط با تغییر اسامی حکمرانان دیکتاتور تاکنون ادامه داشته.

آزادی طلبان و هواخواهان قانون در مقابل آن با کمال رشادت مقاومت نمودند و حکومت دیکتاتوری و ثوق الدوله با آن که در آن موقع در کمال اقتدار بود و دولت قیم او [انگلستان] دارای قدرت فوق العاده و بازیگر سیاست دنیا شده بود، نتوانست به اعدام حس آزادی خواهی موفق شود. از شکنجه و تبعید آزادی خواهان به هیچ وجه فروگذار نکرد، معهذا عاقبت کار او چه شد؟ همه دیدید که در مقابل قوه ملت مغلوب و مقهور گردید. به قسمی که نتوانست در ایران زیست نماید و همان قراردادی را که با هزاران حيله و نیرنگ و با انواع دسایس و دسته بندی مصنوعی و با طرفداری جراید - همان جرایدی که امروز هم دوباره با وجود مغلوبیت در حمله اول ارتجاع، شکست فاحش خورده، باز هم با کمال پروپی طرفداری از ارتجاع نموده، تصور می کنند که امکان دارد معبود خود، و ثوق الدوله^{۳۲} را به ایران عودت داده، مواد مهمه قرارداد را عملاً به موقع اجرا گذارند و در نتیجه این دفعه به جای ریاست بلدیة^{۳۳} قزوین به ریاست مالیه کرمانشاه تعیین شوند - با عبارات قشنگ و دلکش می خواست بر ملت ایران تحمیل نماید، ملغی گردید.

بر خوانندگان پوشیده نیست که اگر احساسات اهالی نسبت به زمان

و ثوق الدوله ترقی نکرده باشد، تنزل هم ننموده است. از طرف دیگر، امروز محیط دنیا اجازه جهانگیری و دیکتاتوری به احدی نمی‌دهد و یگانه عامل و طرفدار محور آزادی ملل دارد در خون خود دست و پا می‌زند و امروز یا فردا جهان فانی را بدرود می‌گوید.

ملل دنیا آزاد شدند و هر ملتی عهده‌دار تعیین مقدرات خود گردیده، روح ارتجاع و فعال‌میشائی مرده است. احیای آن از حیز امکان خارج می‌باشد.

طرفداران ارتجاع را توصیه می‌کنیم که قدری عمیق شده، برای حفظ صورت ظاهر خود هم که شده باشد، در وقایع دنیا اندکی مطالعه کرده، ببینند که آیا با این حال ممکن است دوباره ایران را به طور قهقرا به طرف ارتجاع سوق دهند؟

آیا نمی‌بینند که حتی ملل آفریقا برای استرداد آزادی با قوای انگلیس مشغول جنگ شده‌اند؟ آیا نمی‌توانید حس کنید که کنفرانس صلح ورسای^{۳۴} که برخلاف اصول آزادی ملل قراردادهایی منعقد کرده بود، باطل گردیده و نمایندگان آن مجبور به انعقاد کنفرانس ژن شده‌اند؟ آیا از دیروز عبرت نمی‌گیرید که عده شما خیلی زیادتر از امروز، قوا و وسایل اختناق آزادی فوق‌العاده بود و هیچ طرف نسبت با قوای امروztان نبود، باز مغلوب و مقهور قوه ملت گردیدید؟

فراموش کرده‌اید که حکومت نظامی و ثوق الدوله که مجری آن نظمیۀ طهران و قشون انگلیس بود، در مقابل یک عده از آزادی‌خواهان فداکار ارکانش متزلزل گردید؟

آن روز را هم فراموش نکرده‌ایم که روزنامه شماها چه تهمت‌ها زده، احرار را آلت دست ممتازالملک‌ها و مستشارالدوله‌ها و غیره معرفی کرد. رفیق و همشهری شما سید مسلم^{۳۵} هم آمد در منزل حاجی امام جمعه خویی سعی کرد مجلس را به هم بزند و یک نفر از اجله اشرار را

فرستادید که به صورت یک نفر معممی که در بالای منبر مشغول نطق بود، سیلی زده، او را از منبر فرود آورد؟ بالاخره چه نتیجه گرفتید؟ شما مغلوب شدید یا آزادی خواهان؟ جواب این مسئله را همه می توانند بدهند.

افسوس و هزار افسوس که دوره های تاریخ تجدید می شود و شما عبرت نمی گیرید. حب استفاده شخصی دیده بصیرت شما را کور و گوش شما را کر کرده است. از مقصود دور افتادیم. برگردیم سر مطلب: موضوع بحث ما این است که یک نفر حاکم نظامی یا رئیس نظمیه که به اجرای اصول و احکام استبدادی و مخالف با قانون حکومت ملی عادت نموده، آیا می تواند رئیس نظمیه حکومت مشروطه بشود؟ البته خیر! روح او در اطراف استبداد دایماً سیر می کند و رئیس نظمیه پای تخت یک مملکت مشروطه باید دارای اخلاق حسنه آزادی خواهی و از طرفداران جدی حکومت ملی باشد و این تغییر صورت ظاهری مضراتش به مراتب زیاده تر خواهد بود.

اگر امروز حکومت نظامی در امور خارج از حدود وظیفه حکومت نظامی عمل می کند، فردا که رئیس نظمیه شد، طبعاً باید وزارت عدلیه بسته شود. شما نویسندگان بخوانید، دولت بداند که امروزه موافق مقتضیات دنیا، هر چیز باید به تمام معنی و حقیقت خود جلوه گر شده، امور مطابق این اصل به موقع اجرا گذارده شود. ملت پی به حقوق خود برده و به حقایق امور آشنا گردیده، دیگر نمی توان او را اغفال نمود.

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۶-

چون بعضی روزنامه‌نویسان کاسه‌لیس که هر روز به نوبه سر میز یک مرتجع و اشراف پوسیده شکم خود را پر کرده و از برای خورش آمد آن‌ها کلماتی مزخرف به هم می‌بافند، با فکرهای کوتاه و گنگ خود مقالات چند روزه ما را چنین تعبیر می‌کنند که ما بر ضد این هستیم که ایران قشون منظم داشته باشد. هرچند اعتنا به این کوتاه‌نظران نباید کرد، ولی برای این که ملت از عقاید ما نسبت به قشون ایران مسبوق باشد، مقاله قشون و ملت را در این شماره منتشر کردیم.

قشون و ملت^{۳۶}

سیر تدریجی اجتماعات بشری با چه راهی بوده، مبحثی است خیلی وسیع که ما الان از اظهار آن به طور اجبار صرف نظر کردیم. در هر صورت ما الان می‌بینیم که در تمام ممالک هر یک از اعضا و عناصر جامعه به وظیفه‌ای جداگانه از وظایف مشترکه ملی مشغول می‌باشند. مثلاً یک قسمت برزگری نموده برای عموم آذوقه تحصیل می‌نماید. یک قسمت صنعتگرند، آلت استحصال درست می‌کنند، مانند آهنگر و غیره. قسمت دیگر خانه می‌سازند یا لباس تهیه می‌کنند. همچنین قسمت‌های دیگر به کارهای دیگر مشغولند.

برای این که اعضای هیئت جامعه در وظایف خود مسامحه نکنند و به همدیگر تعرض نمایند و همچنین جمعیت‌های دیگر حقوق جمعیت را

پایمال نتواند بکنند، از میان این اصناف مختلفه اشخاصی انتخاب کرده، آن‌ها را با قوانین و اختیارات معینی موظف می‌نمایند و به اسم حکومت موسوم می‌کنند. این است فلسفه حکومت.

برای اجرای وظایف داخلی و خارجی که ملت به عهده حکومت وامی‌گذارد، حکومت مجبور است یک دسته هم از میان ملت جمع کرده، در زیر نظام و سلاح بیاورد که آن دسته را قشون و سرباز می‌گوییم و این دسته مخصوص برای حفظ حدود سرحدات مملکتی است. البته برای اداره کردن آن یک شعبه به اسم وزارت جنگ تأسیس و کارهای جنگی به عهده آن محول می‌شود و برای کارهای علیحده ملی لابداً وزارتخانه‌های مخصوص تشکیل داده و هر وزارتخانه کارهای راجع به خود را اجرا می‌نماید. مثلاً وزارت مالیه کارهای راجع به خود را، عدلیه کارهای راجع به عدلیه و سایرین کارهای مربوط به خود را اجرا می‌کنند و علاوه بر این برای حفظ امنیت داخلی نظمیه و امنیه تشکیل می‌شود که در اختیار وزارت داخله مشغول عملیات می‌باشد. بنابراین هر یک از وزارتخانه‌های مزبور باید فقط کارهای مربوط به خود را اجرا کند و در صورت مخلوط کردن کارهای وزارتخانه‌ها به همدیگر همیشه دیکتاتوری و هرج و مرج تولید می‌شود.

ماباظهارات فوق نمی‌خواهیم شکل حکومت و اداره آن را تشریح کنیم.

ما فقط برای این که عوام از مندرجات ما کاملاً مطلع شوند و اساس مبارزه ما را بفهمند و رقبای ما از انتشارات ما سوءاستفاده نکنند، به نوشتن این مختصر مبادرت کردیم. والا اظهار شکل حکومت و تقسیم وظایف آن توضیح و اوضاحت می‌باشد.

علاوه بر این، رابطه حکومت با ملت، رابطه حکام و اهالی ولایات، منافع و مضرات حکومت‌های مختلف را در صورت امکان به تدریج

خواهیم نوشت. آن وقت قارئین ملتفت خواهند شد که چرا ما مانند سایرین نمی‌توانیم اوضاع حاضره را با سکوت بگذرانیم.

با اظهارات فوق ما می‌خواستیم بگوییم حکومت و قشون مانند سایر تشکیلات، تشکیلات ملی بوده و هیچ‌گونه حق تفوق بر سایر اقسام اصناف ملت ندارد. طوری که قشون وظیفه خود را باید مقدس بداند، همچنین برای کارگر و برزگر هم وظیفه خود مقدس می‌باشد.

طوری که کارگر و برزگر لازم است و بی‌بودن ایشان هیئت جامعه فلج می‌شود، همچنین قشون هم نباشد ممکن است از طرف قوای خارجی حقوق ملت لگدکوب شود. همان طوری که قشون لازم است حکومت هم لازم است. حکومت هم لازم است طوری که کارگر و فلاح لازم است. اما امروزها در ایران بعضی صداها مغرورانه^{۳۷} گوشزد و عملیات مخالف حقوقی از دایره قشونی به موقع اجرا گذاشته می‌شود که در مقابل آن انسان مطلع از وضع اجتماع نمی‌تواند [از تعجب] خودداری کند. هرچند ما می‌دانیم که افراد قشون آن اشخاصی که سینه‌های خود را سپر گلوله دشمن قرار می‌دهند، از این عملیات مسبوق نبوده و نیستند و تشکیلات قشونی به واسطه صاحب‌منصبانی که پسران اشراف هستند، در دست اشخاصی که غالباً در تحت نفوذ اشراف می‌باشند، اداره می‌شود. ممکن است از اسم آن‌ها استفاده کرده، پسران کارگر و برزگر را و به عبارت اخری اولاد ملت را به محو نمودن حقوق ملت وادار نمایند.

در اکثر ممالک سرمایه‌داران کوشش کرده، قشون را مانند ماشین بی‌حس [در جهت] منافع خود مجبور به کار کردن نمودند و به ریختن خون هموطنان خود واداشته‌اند و به کشتن هزاران آزادی‌خواه که برادران همان قشون بودند، مجبور کردند. از این روست که انتشارات کاسه‌لیسان اشراف و عملیات بعضی صاحب‌منصبان قشون ما را متعجب نمی‌کند.

قاعده طبیعی است کسی که خود را مسئول ندانست و از طرفی دیگر

کمکی از اهالی مملکت برای خود تصور کرد و وسایط دیکتاتوری برای او فراهم شد، می‌تواند از اسم قشون هم استفاده کند و تمام کارهای حقوقی را نیز لگدکوب نماید و از وظیفه قشونی خود تجاوز کرده به کارهای داخلی و مالی نیز دست‌اندازی کند و هر چه می‌تواند اجرا نماید. ما تعجب می‌کنیم بر این‌که چرا حقوق شناسان، چرا آزادی خواهان، چرا ملت راضی می‌شود بر این که اولاد او برای اجرای مقاصد اشراف آلت شود؟ چرا قشون که وظیفه اش مبارزه با دشمنان خارجی است واسطه مبارزه با متجددین بشود؟ چرا رؤسای قشون به کارهای سیاسی و انتخابی می‌توانند مداخله کنند؟ ما به طوری که مطابق وظیفه روزنامه نویسی خود می‌دانیم، می‌نویسیم: رفقای آزادی خواه! شما در هر جا باشید، خواه عضو قشون باشید، خواه کارگر باشید، خواه خارج باشید، در هر قسمت از کاری که موظفید باید در اجرای وظیفه خود بکشید و سایرین را هم وادار به اجرای وظایف خود نموده، اجازه ندهید کسی تجاوز از حدود خود نماید ولو این که هر قدر فداکار هم بوده باشد. فداکاری وظیفه عموم است. قشون آلمان، قشون انگلیس، قشون تمام ممالک در تاریخ خود موفقیت و فتح و ظفرهای بزرگی حاصل کرده‌اند، اما هیچ یک از صاحب منصبان آن‌ها تجاوز به آزادی ننموده‌اند، حق توقیف مطبوعات و انحصار کارهای دولتی - که رذل‌ترین وسایل برای انسان‌های فداکار و اشخاص وجیه‌الملله است - را نداشته‌اند.

وظیفه قشون و رؤسای آن بزرگ‌تر از آن است که جلوگیری از آزادی نمایند. مگر بس نیست اشراف پوسیده، خیانتکاران بی‌لیاقت از حکومت و وکالت استفاده کردند؟ مگر وقت نرسیده که سیاهکاران ایران فدای ریاست‌طلبی و خودخواهی خود گردند؟ ما از اشخاصی که از قشون فداکار، از پسران کارگر و رنجبر می‌خواهند برای حفظ اصول اشرافی استفاده کنند، از اشخاصی که وجهه خود را با مدافعه و طرفداری از اصول

استبداد کم می‌کنند، سؤال می‌کنیم: آیا ممکن است بعد از این که اولاد ایران در کوچه‌ها و خیابان‌ها با سگ‌ها هم آغوش شده، برای یک لقمه نان از صبح تا شام مشغول گریه و زاری باشند؟ آیا ناموس انسانیت اجازه می‌دهد که هزاران خواهران ایرانی و مادرهای وطن سیروس و داریوش از نیستی و فقر برای رفع گرسنگی و احتیاج ساکن شهر نو باشند، اما پسران بی‌لیاقت اشراف و زن‌های متنفذین همه در پارک‌های عالی خود مشغول اصراف نتیجه زحمت برزگران و کارگران بشوند؟ و علاوه حاکم، وزیر و وکیل ملت باشند؟ آیا وقت [آن] نرسیده است که به فلاکت ملت ایران خاتمه داده شود؟ آیا وقت [آن] نرسیده است که قشون ایران و رؤسای آن محبوب‌القلوب ملت باشند؟ آیا ملت قدر زمامداران لایق و صاحب‌منصبان فداکار را کم‌تر از اشراف خواهند دانست؟ آیا دعای زن‌های رنجبر و دختران ساده و بی‌آلایش برزگران ارزان‌تر از تصدیق و تعریف ریایی اشراف‌زاده‌ها می‌باشد؟ قشون ایرانی صاحب‌منصب ایرانی، وزیر جنگ ایران! شما از ملت هستید و باید با ملت باشید. شما وقتی می‌توانید مقبول و محبوب ملت بشوید که به وظیفه مقدس خود عمل نمایید. شما زمانی می‌توانید ملت را از خود راضی سازید که تشکیلات مقدس قشونی را نگذارید سبب استفاده ارتجاع، ریاست اشراف و متنفذین شود. شما متجدد هستید و همیشه باید با متجددین باشید.

قشون ایران قشونی انقلابی است، باید پاک و منزّه باشد. باید اشراف در قشون نفوذ نکنند. باید قشون برای ملت بوده، حفظ آزادی ملت هم وظیفه قشون باشد. رؤسای قشون همراهی از ملت کنند و رفیق آرادخواهان باشند. امروز در تمام ممالک دنیا سه قوه مهم دارد متحد می‌شود و نجات هر ملت از این سه قوه است:

کارگر، برزگر و قشون. اشراف و مفت‌خورها باید معدوم شوند. قشون باید در اختیار حکومت ملی و حکومت تابع مجلس ملی باشد.

قشون باید با طرفداری از قانون و آزادی، عملیات اشراف پوسیده را عقیم بگذارد.

این است وظیفه قشون در مقابل ملت. قشون نوکر هیچ کس نیست و قشون را هیچ کس تشکیل نداده و نمی تواند بدهد. قشون اولاد ملت بوده، با رنج دست کارگر و برزگران ایران تعیش کرده و در سایه حسن توجه ملت توسیع دایره می نماید.

آقایان کاسه لیسان اشراف که در مقابل حقیقت متزلزل شدند و احساسات ملت را نسبت به آزادی فهمیدند و انتشارات حقیقت را موافق تقاضای ملت دیدند، حالا هم مطابق عادات دایمی خود از کنار سفره اشراف پاشده، برای خاموش کردن حقیقت - که جز خیال خام و نافهمی چیز دیگر نیست - قلم سیاه را به دست می گیرند، فوراً حقیقت را مخالف تشکیلات قشونی معرفی می کنند. در صورتی که حقیقت خوانندگان خود را ساده تصور نمی کند. حقیقت اجازه نمی دهد که دشمنان آزادی از مندرجاتش سوء استفاده نمایند!

ما اساساً مخالف با قشون هستیم.

جنگ بد است. قشون خلاف منافع بشر است. برای این که اولاً سبب ریخته شدن خون هزاران بی گناهان می شود، ثانیاً ثروت که برای استراحت و تعیش بشر است، پایمال می گردد. مشاهده ضرری که از جنگ بین المللی به عالم بشر و ثروت عمومی وارد شده است، هر انسان عاقلی را دیوانه می کند. این هم صحبت بزرگی است که امروز ما نمی خواستیم او را به طور کامل شرح دهیم، اما با این حال ما موافق تشکیلات قشونی بوده و به وسعت آن در ایران علاقه مندتر از سایرین بوده و بلکه می خواهیم تمام اولاد ایران زیر سلاح برود و اسلحه جنگی ما هزار دفعه خوب تر از امروز باشد. بلی، تنها ما آزادی خواهان دارای این عقیده می باشیم و این عقیده از هوا و هوس نبوده، بلکه نتیجه درک

احتیاجات ملی و صنف خود ماست. ما قشون لازم داریم. اگر قشون نداشته باشیم، اگر سلاح نداشته باشیم، در مقابل سرمایه‌داران و جهانگیران خارجی نمی‌توانیم زندگانی نماییم. مادامی که اروپا هر روز اسلحه تازه اختراع می‌کند و سایل جدیدی تهیه می‌نماید، کشتی‌های جنگی سیستم جدید و هواپیماهای خارق‌العاده می‌سازد، ما نمی‌توانیم از تشکیل قشون صرف‌نظر کنیم. بالعکس ما باید قشون داشته باشیم. ما باید همه زیر اسلحه برویم. ما [باید] به طور عمومی نظام یاد بگیریم. ما باید همه مخترع آلات جنگ باشیم، زیرا در صورت مخالف ما را خفه می‌کنند، ما را محو می‌نمایند. ما باید خود را [از خود] دفاع بکنیم. این حقیقت مسلم است، اما نباید قشون ما در دست یک نفر یا چند نفر مرتجع داخلی و خارجی آلت باشد... از کودتا صحبت نکنید، او را من کردم! در صورتی که همه می‌دانیم کودتا به منفعت انگلیسی‌ها بود و اگر جلوگیری نشده بود می‌دیدید چه می‌شد.

تو که هستی؟ تو یک نفر نوکر ملت بیش‌تر نیستی. قشون اولاد تو نیست. مخارج قشون را از کیسه خود نمی‌دهی. تو نمی‌توانی قشون ایران را برخلاف ملت در دست نصرت‌الدوله و فرمانفرما آلت قرار دهی. تو اگر می‌خواهی حقیقتاً برای ملت و آزادی کار کنی باید تابع قانون ملت بشوی و خود را یک نفر مستخدم ملت و مجری و حامی آزادی دانی. البته آن وقت ملت و آزادی‌خواهان را است که مجسمه تو را برای یادگاری از طلا بریزند و همیشه نام تو را سر لوحه افتخار تاریخ ایران قرار دهند. شما می‌توانید در حدود وظیفه خود حامی آزادی‌خواهان، مجری آزادی شده، یک قسمت مهم تاریخ نجات ایران را به خود تخصیص دهید.

و هم می‌توانید پشت و پناه مرتجعین و حافظ استبداد شده، فقط به مدح و ثنای چند نفر روزنامه‌نویس کار بکنی که هر روز برای هر کس که تیکه [تکه] نانی جلوی آن‌ها بیندازد، مدح و ثناخوانی می‌کنند، قناعت کنید.

حفظ آزادی از وظایف ملت است *

-۷-

پارلمان (مجلس ملی) و ملت

مجلس ملی (پارلمان) تشکیلاتی است که از طرف ملت انتخاب شده، حق وضع قوانین و تعیین قوه مجریه که عبارت از هیئت وزرا باشد، مخصوص اوست. این تشکیلات تدریجاً بعد از مبارزات و انقلابات زیاد به وجود آمده است.

مدت متمادی که این فکر عملاً اجرا نگشته بود، در نظر متفکرین عالم، مجمع حقیقی نمایندگان ملت و مرکز اراده افراد جمعیت متصور بوده است. یعنی مدتی متفکرین گمان می کردند که با تأسیس پارلمان انتخابی تمام افراد ملت در حیات سیاسی و اجتماعی ملی شریک خواهند شد. ما با قانون اساسی ممالک مختلفه کاری نداریم. بهترین سیستم پارلمانترینم که متتهای آرزوی متفکرین بورژوازی و سوسیالیست هاست، مشهور به اصل دموکراسی است که در این سیستم تمام افراد ملت به طور مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی در انتخابات شرکت می کنند. مع هذا این سیستم تاکنون نتوانست آن فلسفه مقدس را که منتظرش بودند، اجرا نماید. زیرا بعد از این که در اکثر ممالک اصول دموکراسی با تمام شرایط و جزئیاتش اعلان شد، تجربه نشان داد که با وجود آن اصول هم سرمایه داران و اقلیت که عبارت از پرزورها و دزدهای غیرمرئی هستند، استفاده کردند و کرسی های پارلمان های ممالک دموکراسی هم نصیب اکثریت مردم نگردید. مثلاً در آمریکا و سویس که

بهترین اصول پارلمانتاریزم مجری است و ملت آنها هم متمدن‌ترین ملل دنیا محسوبند و کارگر و برزگر احتیاجات خود را بهتر می‌دانند، در آنجا نیز پارلمان در دست سرمایه‌داران و اقلیت ملت است. این که بعضی قوانین راجع به اصلاح اوضاع کارگر و برزگر وضع می‌کنند، اولاً از حیات انقلابی آنها می‌ترسند و ثانیاً می‌خواهند صنف کارگر و برزگر کاملاً محو نشود. به عبارت اخری مثل این است که کسی برای استفاده خود به گاو و گوسفند خدمت می‌کند والا منافع ایشان همیشه مخالف منافع اکثریت است و قوانینی که وضع می‌کنند برخلاف آنها خواهد شد.

این تجربه و مشاهدۀ جنایاتی که به اسم دموکراسی و مجلس ملی سرمایه‌داران اجرا می‌کنند، هر روز بر دایرۀ نفوذ مادیون می‌افزاید که به عقیدۀ ایشان با بودن صنف بورژوازی و عدم تساوی اقتصادی هیچ حکومت و هیچ سیستم نمی‌تواند رفع احتیاجات اکثریت ملت را بنماید. پارلمانتاریزم در مطبوعات اجتماعی قرن‌ها است که موضوع بحث است و هر ملت از این مدرسه چیزها یاد گرفته، علما و متفکرین بر علیه و له آن کتاب‌ها تألیف کرده‌اند. ما هم در آینده از این مدرسه چیزها یاد خواهیم گرفت و از تجربیات متراکمۀ ملل دیگر استفاده نموده، خواه به طور تقبل یا به طور اجبار داخل به موضع پارلمانتاریزم خواهیم شد. چون می‌خواهیم از پارلمان امروزی ایران صحبت کنیم و برای این که در بارۀ مسلک خود سوء تفاهم را راه ندهیم به نوشتن مقدمۀ فوق مبادرت کردیم.

طوری که اختصاراً راجع به سیستم پارلمانتاریزم اظهار عقیده کردیم، راجع به پارلمان امروز ایران نیز همۀ خوانندگان حقیقت ملتفت خواهند شد که چه نظریه خواهیم داشت.

در ممالک دیگر سرمایه‌داران از دارالشوری استفاده می‌کنند و به منفعت خود قانون وضع می‌نمایند. اما در هیچ جا دیده نشده است که

اعضای پارلمان برخلاف پارلمان و اصول پارلمانتريزم رفتار نمایند، یا برخلاف قوانینی که وضع نموده‌اند، عملیات کنند یا برخلاف قانون اساسی و اصول ادارهٔ مملکت اقدام نمایند. زیرا تغییر قانون اساسی وظیفهٔ مجلس مؤسسان است. اما در ایران نمایندگانی که در تحت نفوذ سرنیزهٔ قشون انگلیس انتخاب شده‌اند، می‌خواهند قانون اساسی را به منفعت اشراف نالایق اصلاح کنند! ^{۳۸}

درست است سرمایه‌داران باید به منفعت خود اقدام نمایند. ولی حرف در این است، عملیاتی که امروز نمایندگان دارالشورای می‌کنند، به منفعت سرمایه‌داران هم نیست.

ما با دقت تمام اظهارات تمام نمایندگان را تعقیب و هر کلمه را که می‌گویند می‌سنجیم و منبع و منشاء آن‌ها را پیدا می‌کنیم. این تدقیق به ما اجازه می‌دهد بگوییم که این بیچاره‌ها اصلاً صاحب فکر و عقیدهٔ مستقل نیستند. آن‌ها به یک دسته می‌مانند که فکر و عقیدهٔ خود را فروخته باشند. اگر هم واقعاً فروخته‌اند، چون ما با شخصیت هیچ‌کس کار نداریم، می‌خواهیم به افکار عامه که هر دقیقه منتظر شنیدن صدای حقیقت هستند، حالی بکنیم که دارالشورای حالیهٔ ما که مردم از آن منتظر فعالیت و اجرای قانون هستند، مستعد به اجرای مقاصد ایشان نمی‌باشد.

این دارالشوری که هست واقعاً دارالشورای ملی نبوده و نیست، بلکه اسمی است بی‌مسمی زیرا در هیچ دارالشورایی اکثریت آن برخلاف اصول مملکت و قانون اساسی نمی‌تواند و نمی‌گذارند عمل کند.

این که به اسم دارالشورای چند وکیل جمع شده‌اند، رسماً نمی‌خواهیم چیزی در بارهٔ آن‌ها بنویسیم. زیرا ما از این رسمیت‌های مصنوعی همیشه بیزار بوده و هستیم. حقیقتاً آن چیزی که عملاً و واقعاً (فاکت) می‌بینیم مجمع مرتجعین و اشراف می‌باشد. اگر این طور نبودند، برخلاف قانون اساسی رفتار نمی‌کردند و در موقع محو شدن اساس

مشروطیت نمی‌نشستند و به اعاده ارتجاع خدمت نمی‌کردند. قارئین محترم بردارید و قوانینی را که در دوره چهارم تقنینیه وضع شده است - به غیر از دو سه معاهده نامه که در تحت تضییق افکار عامه قبول شده است - به دقت بسنجید و نطق‌هایی که در این مجمع اشراف گفته شده است، از نظر تدقیق بگذرانید و عناصری را که روی صندلی‌های بهارستان قرار گرفته‌اند به نظر بیاورید و تاریخ حیات آن‌ها را به دست بیاورید، آن وقت یقین داریم شما هم تصدیق می‌کنید که آن‌ها مجمع مبعوثین ملت نبوده، بلکه برای اغفال ملت و خواباندن اکثریت اهالی مملکت یک پستانک توخالی بیشتر نیست. اگر افکار عامه را به طور تدقیق از نظر دقت بگذرانیم، بر ما کشف و معلوم خواهد شد که ملت از این پارلمان ابداً راضی نبوده و نیست.

ملت همیشه از امر واقع و عمل امیدوار یا مأیوس می‌شود. توده ملت به طور کلی نفع و ضرر را از عمل حس می‌کند. هیچ کلمات مشعشع، شعارهای مقدس، رسمیت‌های مصنوعی او را قانع نمی‌کند. ملت توانا و فہیم است.

افراد ملت را هر شخصی به یک وسیله گول زده و انتخاب شده‌اند، ولی به طور عموم ملت در عقب این مجلس نیست. بلکه وقتی می‌آید که ملت ایران این دوره را مثل دوره وثوق‌الدوله با تنفر، این وکلا را مانند زمامداران دوره فترت بالعت یاد خواهند کرد. و ما می‌دانیم که این وکلا با آن وضع اگر از طرف ملت تضییق نشده و دچار فشار آزادی‌خواهان نگردند، قدمی در راه اجرای قانون اساسی بر نمی‌دارند و فکری برای رفاهیت حال عامه نمی‌کنند.

زیرا آن‌ها از عامه نیستند. این‌ها حال عامه را نمی‌دانند. این‌ها از فلاکت مردم، از فلاکت اقتصادی متأثر نمی‌شوند. زیرا آن‌ها کارگر، برزگر، کسبه و تاجر نیستند. آن‌ها مفتخورند. آن‌ها زحمت نمی‌کشند و اوضاع

ملت از جهت مادی به آنها تأثیر نمی‌کند. آنها یا اشرافند یا بروکرات که وکالت را شغل و کسب می‌دانند. اگر این طور نبود، اگر وکلای حقیقی ملت بودند، نمی‌توانستند در مقابل ارتجاع و فلاکت‌های گوناگون ملت سکوت کرده، وقت خود را چندین روز به قانون جزئی بره‌کشی^{۳۹} یا مالیات آسیاب‌ها^{۴۰} مصروف نمایند.

این‌ها وکلایی هستند که می‌بینند قانون اساسی پایمال می‌شود. حکام نظامی حاکم قانون به خود گرفته و مردم از اوضاع حاضره متنفرند ولی ابداً داخل در مذاکره نمی‌شوند. کسی [هم اگر] می‌خواهد حرفی بزند یا چیزی بنویسد، فوراً برای خفه کردن او به فکر وضع قانون می‌افتد.

خیلی تعجب است که قانون اساسی و روح آزادی را کاملاً فراموش می‌کنند، اما برای خفه کردن فکری که برخلاف ارتجاع تولید می‌شود، فوراً داخل عملیات می‌گردند. تمام ملت محو و نابود تضییقات ارتجاعی می‌شود. دزدی و شارلاتانی تمام نقاط مملکت را گرفته است، ولی در مجلس اثری نیست. اما اگر نویسنده‌ای خیانت یکی از وکلارا نشان بدهد، در آن واحد کمیسیون‌ها تشکیل [می‌دهند] و حرارت‌هایی ظاهر می‌سازند.

وکلا؟ واقعاً چه وکلایی داریم؟ چه مجلس مقدسی کارهای ملی ما را به دست گرفته است؟ چه اشخاص لایق و وجیه‌المبله برای ما قانون وضع می‌کنند؟ حقیقتاً این‌ها چراغ دیده ملت هستند! ملت همه آنها را دوست می‌دارد و دامن هیچ‌یک از اعضای فعال و لیدرهای این دسته‌های مهم که اکثریت دارند، به هیچ آلاشی آلوده نشده است! همه مردمان مقدس، پاک و پاکیزه و وطن‌خواه و ملت پرست و دارای تمام صفات حسنۀ وکالت می‌باشند!

این‌ها واقعاً کی هستند؟ برای چه جمع شده‌اند؟ از ملت چه می‌خواهند؟

ما فحش نمی دهیم. ما می خواهیم صورت و هویت واقعی ایشان را با وظیفه مقدسی که دارا هستند تصور نماییم. نه [اما] ما عاجز از آن هستیم، زیرا در این جا یک نفر رسام ماهر و نویسنده قوتمندی لازم است که هویت و شکل واقعی آنها را ترسیم نماید و برای یادگار تاریخ ایران به ملت تودیع کند!

مقصود ما از نوشتن این عبارت درهم و برهم و بی ترتیب که نتیجه مشاهده اوضاع حاضره است این نیست که ما بخواهیم به وکلاء نصیحت نماییم و آنها را از وخامت عملیات خود متنبه سازیم. ایشان متنبه نمی شوند و به فکر اصلاح کار نمی افتند، کار آنها گذشته است. لازم هم ندیدیم به آنها خطاب بکنیم. زیرا ما می دانیم که ما را این وکلا و آقایان ایشان به این روز سیاه نشانده اند.

در اوایل، یعنی قبل از آنکه عملیات وکلا معلوم شود، بعضی ها در این خصوص تردید داشتند. اما بعد از آن که برای محمدعلی میرزای خائن حقوق تصویب کردند،^{۴۱} حدود وزرا را در مقابل قانون محدود نکردند، به عوض کسر از حقوق مستخدمین کل، اشخاص ضعیفی را که جاسوس نبودند و با توصیه مستر اسمارت رئیس شعبه انگلیسی ها داخل خدمت نشده بودند، از شغل منفصل نمودند بعد از آن که وجود صنف زحمت کش و کارگر را منکر شدند، بعد از آن که برای اشخاص متنفذ و اولاد آنها اصول مستمری را که داشت متروک می شد، مجری داشتند. بعد از آن که علناً برخلاف آزادی مطبوعات نظر کردند، برخلاف معارف و توسعه تمدن حرکت کردند، معلمین را سه ماه مجبور به تعطیل [اعتصاب]^{۴۲} کردند، سعی در الغای نظام نامه ای که مابین کارگر و کارفرما^{۴۳} بود، نمودند، بالاخره بعد از این همه فریادها و اثبات خیانت ها که به نصرت الدوله^{۴۴} دادند، او را با ۴۱ رأی [به عنوان] نایب امین مجلس انتخاب کردند، آیا کسی می تواند قائل باشد که ملت به آنها اعتماد

می‌کند؟ آیا کسی می‌تواند آن‌ها را باز وکلای مجلس ملی بدانند؟ آیا در مقابل دیکتاتوری اعضای حکومت، وکلا مقصر نمی‌باشند؟ این‌ها را کسی می‌تواند خائن به قسمی که خورده‌اند حساب نکند؟

بعضی‌ها می‌گویند که آن‌ها می‌ترسند. خیلی [جای] تعجب است از وکلایی که از اظهار حقیقت و مدافعه قانون بترسند! اگر می‌ترسند آن‌جا چرا نشسته‌اند؟ ما اعتقاد به ترس آن‌ها نداریم. ما آن‌ها را بی‌لیاقت تصور می‌کنیم. ما آن‌ها را آلت اغراض اشراف می‌دانیم. ما آن‌ها را آدم‌های فقیر و بیچاره می‌شماریم!

اگر این طور نبود، وقتی که مدیر روزنامه ملی را در حضور عموم بدون جهت با حکم یک نفر وزیر شلاق می‌زدند^{۴۵} و یک نفر زنی را که تنبیه او وظیفه شرع است توسط آژان نظمیه در میدان عمومی شلاق زده^{۴۶} و ایران را در مقابل تمام عالم وحشی و نالایق قلمداد کردند، اقلاً اعتراض می‌نمودند. وقتی که حکومت نظامی به کارهای حقوقی مداخله می‌کرد و یک نفر با زور تمام اختیارات دولت را مونیوپول [انحصار] می‌کرد، اقلاً حرفی می‌زدند. درست است چند نفر آزادی‌خواه هم در این مجلس اشتراک می‌کنند، [اما] خود آن‌ها هم مقررند که فقط اشتراک ایشان نتیجه پروپاگاندی دارد و آن‌ها هرچه بگویند به سنگ‌های خارا اثر نمی‌کند. آن‌ها از روز اول مصمم به خفه کردن آزادی و مشروطیت شده‌اند. نقشه و ثوق الدوله با دستورالعمل انگلیسی‌ها از انتخاب آن‌ها عبارت از جلوگیری از آزادی‌خواهی بوده است.

ما فقط به ملت و آزادی‌خواهان تذکر می‌دهیم که رفقا حفظ آزادی وظیفه شما است. اجرای قانون بسته به جدیت شما است. باید دهن گونده‌ای را که برخلاف منافع آزادی و ملت حرف می‌زند، بشکنید. شما باید قلم هر متملق و مرتجع را بشکنید. شما باید به وکلای مصنوعی که هر دقیقه حاضرند ملت و وطن را فدای یک مرحبای اشراف پوسیده

نمایند یا رأی خود را به یک پلو و فسنجان بفروشند، باید بایکوت اعلان کنید. شما آن‌ها را عملاً متنبه نمایید و با مشیت آهنین خود آن‌ها را متذکر کنید و به آن‌ها بفهمانید که ملت برای حفظ آزادی حاضر بوده، ابداً نخواهد گذاشت آقای و فرمانفرمایی اشراف و مستخدمین انگلیسی‌ها پردوام باشد. ما به وکلا می‌گوییم که ارتجاع شما ملت را مجبور به کارهایی خواهد کرد که شما ابداً منتظر نیستید. زیرا کاسه صبر و تحمل ملت در مقابل ارتجاع و خیانت‌های اشراف پوسیده و کاسه لیسان لبریز است.

۲۹

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۸-

احزاب سیاسی و ملت

در تمام ممالکی که مساوات اقتصادی وجود ندارد، تولید فرق سیاسی حتی است. زیرا اصناف مختلف فقط به واسطه تشکیلات حزبی می‌توانند از عهده حفظ حقوق سیاسی و اقتصادی خود برآیند.

به طوری که مبارزه صنفی همیشه در میان بشر بوده، حوادث تاریخ بشر را همان مبارزه تشکیل می‌دهد. همان طور هم تشکیلات حزبی را در تاریخ بشر می‌توان گفت که خیلی قدیم است. ما با تاریخ احزاب سیاسی کاری نداریم و قطعاً احزاب هر دوره به اندازه وسعت، ادراک و تمدن همان دوره بوده است.

چرا حزب تشکیل می‌شود؟

معلوم است که حکومت همیشه سرکش بوده، حاضر نمی‌تواند بشود بر این که تمام مردم یا لاقلاً اکثریت را از خود راضی سازد. ناراضی‌ها نیز همگی به طور کامل منافع و مضرات خود را احساس نمی‌کنند، زیرا معلومات و اخلاق متفاوت است. بنابراین از میان مظلومین حساس و فعال‌ترین عناصر در اطراف یک مواد معینی که آن مواد موافق منافع ایشان است، جمع می‌شوند و قوای خود را در یک جا تمرکز می‌دهند. فکر خود را یکی می‌کنند و شروع به مبارزه با دشمن سیاسی و اقتصادی یا با دسته‌ای که سرکار و حکومت است می‌نمایند و صنف خود را از مظالم اصناف دیگر و یا حکومت مطلع می‌کنند و راه مبارزه و مدافعه حقوق را به توده می‌آموزند.

بالاخره در هر کار جلوی توده افتاده، او را به طرف منافع خود سوق می‌دهند. البته طبیعی است پرزورها و قوت‌مندان هم از این مسئله استفاده کرده، حساس‌ترین و فعال‌ترین اصناف حاکم و قوی جمع می‌شوند و در مقابل رقبای سیاسی و اقتصادی خود ایستادگی می‌کنند، با شعارهای مشعشع و تبلیغات و یا وسایل دیگر توده را به طرف مقصود می‌کشند.

در هر صورت امروز در میان تمام ملل دنیا احزاب سیاسی وجود دارد و تمام احزاب سیاسی متعلق به صنفی بوده، مواد مرام خود را به منفعت صنف تعیین نموده‌اند. قوت و تشکیلات سیاسی بسته به قوت و اهمیت صنفی است که آن را تشکیل می‌دهد. مثلاً اگر بورژوازی کوچک در مملکت زیاد تضییق می‌شود و مانع به ترقی اوضاع اقتصادی ایشان زیاد است و حاکمیت در دست ملاک و [تحت] نفوذ آنها است، قطعاً فرق دیموکراسی جدی‌ترین و مهم‌ترین احزاب آن‌جا محسوب می‌شود. اگر تراست‌ها و سندیکا‌های سرمایه‌داران بزرگ و یا سرمایه‌ماشین اهمیت دارد، لابداً حزبی که می‌تواند از حقوق آن‌ها مدافعه کند، اهمیت دارد. یا

اگر کارگر و برزگر زیاده تضييق می شود و صنف کارگر در جامعه اهمیت دارد، بالطبع مسلک سوسیالیزم و احزاب کارگری مهم ترین تشکیلات سیاسی آن محل است.

به عبارت آخری، فرق سیاسی تشکیلات اجتماعی بوده، برای حفظ حقوق دسته ای، از عناصر فعال و جدی آن دسته در اطراف مواد معینی تمرکز دسته مزبور را به طرف مقصود خود سوق می دهد. این است مختصر مفهوم تشکیلات سیاسی. این که رابطه و علاقه مردم با یکدیگر به طور کامل قطع نشده، با وجود عدم مساوات در زندگانی ملل، به واسطه ارتباط روحی، اخلاقی، فامیلی و غیره به هم مربوط هستند.

بنابراین احزاب سیاسی به واسطه پرواگاند و راه های مختلف از قوه اصناف دیگر هم استفاده می کنند که ابداً وجود آن فرقه برای آن ها فایده ندارد. البته این طور پیش آمده غالباً در ممالک غیرمتمدن و در میان مللی که تازه به دوره مبارزه سیاسی قدم گذار می شوند، اتفاق می افتد.

اظهارات مختصر فوق به عقیده ما به قارئینی که از اجتماع و احزاب سیاسی اطلاعات کاملی ندارند، میزانی می دهد که مفهوم مقاله امروز ما سهل تر بشود. زیرا اکثر قارئین از طبقه عامه می باشند.

حال ببینیم در ایران احزاب سیاسی چه طور است و علاقه و رابطه ایشان [نسبت] به اصناف و طبقات مختلفه تا چه اندازه است؟ آیا حقیقتاً احزاب ایران دارای مفهوم حزب سیاسی می باشند؟ آیا مرام و مسلک که اعضا و عناصر فرقه را به خود مربوط می کند، موافق احتیاجات صنف خود معین شده است؟ به عبارت آخری حزب با تمام معنی در ایران وجود دارد؟ آیا این همه دموکرات های گوناگون، سوسیالیست های رنگارنگ در حقیقت احزاب سیاسی هستند؟ اگر یک نفر بخواهد اهمیت و میزان طبقات مختلفه را از نقطه نظر اجتماعی بفهمد و رجوع بدین

تشکیلات کند، آیا می‌تواند از این دسته‌های عجیب و غریب چیزی بفهمد؟ حزب برای حفظ حقوق اهالی است. حزب برای اجرای مسلک معینی است. آیا در ایران این گونه احزاب موجود است؟

آیا این اشخاص که ادعای عقیده و مسلک می‌کنند و حرارت مصنوعی به خرج می‌دهند، مستعد به اجرای مرام می‌باشند؟ آیا برای مظلومین ملت ایران، آیا برای توده خلق کدام یکی از این دسته‌ها می‌تواند حامی واقعی بشود؟ کدام یکی از این تشکیلات فرقه اشراف کدام یکی فرقه کسبه، برزگر و سرمایه‌داران کوچک و کدام فرقه کارگر یا ملاک است؟ ما که مرام و نظامنامه همه این احزاب‌نماها، این کمیته‌ها و مقلدهای مصنوعی را خواندیم، در اساس و روح آن‌ها دقت کامل مصرف کردیم، مواد اساسی همه آن‌ها یکی بود. در مواد همه مرامنامه‌ها با الفاظ مختلف قید شده است که:

سلطه و اختیار مملکت باید در دست مجلس شورای ملی باشد. گویا اقتباس از یکدیگر [کرده] باشند! آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و جمعیت‌ها کاملاً محفوظ بشود. تعلیمات عمومی مجانی و اجباری گردد. انتخابات از روی اساس مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی باشد.

در نظام‌نامه‌ها که کپی یکدیگر هستند و به اثر قلم یک نفر مالیخولیایی شبیه، همه حاوی کمیته مرکزی، محلی، ایالتی، ولایتی، حوزه، عضو، حق عضویت، دیسپلین و غیره می‌باشد.

حالاً که مرامنامه‌ها همه یکی است و همه می‌خواهند مواد فوق اجرا بشود، آیا انسان حق ندارد دچار حیرت شود، موقعی که مشاهده می‌کند: اولاً از اساس وجود این‌ها، در صورتی که اختلاف عقیده در باره اساس و اصول اداری در بین نیست.

ثانیاً این همه عملیاتی که برخلاف مسلک و مرام ایشان به عمل می‌آید، مثل محدود شدن اختیارات مجلس شورای ملی، نبودن آزادی

مطبوعات، آزادی کلام، آزادی اجتماعات، معهذاً هیچ از طرف لیدران و رؤسای فرقه‌ها و احزاب مصنوعی گوناگون اقداماتی مشاهده نمی‌شود. آیا با این حال، اگر ما بنویسیم که این‌ها دارای مسلک و عقیده نیستند، حقیقت نیست؟ آیا شما هم مثل سایرین خواهید گفت حقیقت فحاشی می‌کند؟ بهت آور و تعجب‌انگیز نیست که چرا از طرف لیدران احزاب سیاسی نما و فرقه‌ها هیچ صدایی در نمی‌آید؟

در این جاست که ما مجبور می‌شویم حقیقت را بنویسیم. بلی، این همه احزاب و فرق حقیقتاً حزب و فرقه نیستند. این لیدرها مسلک و عقیده سیاسی ندارند. این‌ها در نتیجه احتیاجات مردم تولید نشده‌اند. این‌ها برای استفاده اشخاصند. این‌ها برای اشغال کرسی وکالت و مسند وزارت است. این‌ها برای طرفداری از فلان والی و فلان دزدی که در ایالت مشغول چاپیدن رعیت بیچاره است، تشکیل شده‌اند.

تا دیروز که اهالی بیچاره و مردمان ساده لوح و حساس و مقدس دور این شیادان سیاست جمع شده بودند، شاید حق داشتند، شاید تصور می‌کردند که وقتی این مواد مقدس اجرا خواهد شد، روزی می‌آید که به واسطه تشکیلات خود موفق به آرزوهای خود می‌گردند.

اما مبارزه امروزی نهضت و ضد ارتجاع به خوبی اثبات کرد که آن‌ها مستعد برای اجرای مواد مقدس مرام‌نامه‌ها نیستند.

آن‌ها یا دیوانه یا استفاده‌چی می‌باشند. شاید بعضی‌ها تصور بکنند که حقیقت برخلاف مسلک و فرق سیاسی است، حاشا حقیقت نجات ایران را در تحت لوای فرق سیاسی که فرق سیاسی واقعی باشند، می‌داند. حقیقت قایل بر این است که هر ملت که فرق سیاسی ندارد، آن ملت مرده است، روح ندارد و احتیاج خود را نمی‌داند. حقیقت برخلاف احزاب نیست. حقیقت برخلاف دستجات شخصی است که امروز اسم حزب در ایران به خود گرفته‌اند. حقیقت می‌داند که لیدران و رؤسای فرقه‌های

سیاسی فقط استفاده‌های شخصی را در نظر می‌گیرند. امروز مقام عمل است و بدین سبب حقیقت مجبور می‌شود به اشخاصی که از اجتماع خبردار هستند و تا به حال تابع اراده‌ی لیدرها بوده‌اند، خطاب کند:

رفقا! دیدید که این مواد مشعشع فایده‌ای ندارد؟ دیدید که شما را به اسم فرقه فریب می‌دهند، در یک حوزه جمع می‌کنند، از مرام و نظام صحبت می‌نمایند، اما در موقع عمل مانند مرده‌ها صدایی از ایشان در نمی‌آید؟ رفقا شما چرا از لیدرها که تا به حال برای شما از مواد آزادی خواهانه مرام‌نامه صحبت می‌کردند، نمی‌پرسید که تکلیف ما چیست؟ چرا مسلک و مرام مردم را خفه می‌کنند، اما شما ساکت نشسته‌اید؟ مگر ما نمی‌گفتیم که سلطه دولت باید در دست مجلس شورای ملی باشد؟ مگر ما نمی‌گفتیم کلام و مطبوعات آزاد بشود؟ مگر ما نمی‌گفتیم معارف ترقی نماید و تعلیمات اجباری بشود؟ پس این همه وعده‌ها کجاست؟ تا کی؟

تا امروز اقلاً از آزادی یک اسمی برده می‌شد، ولی حالیه آن را نیز می‌خواهند از میان ببرند. شما مگر به ریش مبارک آقا عاشق بودید؟ فرقه و مسلک شما عبارت از نظریات مقدس آقا بود؟ بلی شما و ما خطاکاریم شما و ما گناهکاریم که عقب هر گوینده می‌دویم و صدای هر کسی را صدای فرشته نجات تصور می‌کنیم.

اگر ما آدم بودیم، اگر ما واقعاً مسلک داشتیم، تابع محض لیدران بی مغز نمی‌شدیم. بلی، ما که عقب لیدران می‌رویم، گناهکاریم. آن‌ها که مأیوس شده، در کنار نشسته‌اند از ما گناهکارتر و خطاکارترند.

ما نمی‌خواهیم شما حرف ما را تصدیق بکنید. ما نمی‌خواهیم شما [به] دسته‌ای که ما می‌نویسیم، ملحق بشوید. ما می‌گوییم اساس و مسلک خود را اجرا نمایید. مرام‌نامه [کافی] نیست. [مرام‌نامه] دعای همزاد نیست که همیشه در جیب نگاه داشته‌اید. آن برای عمل کردن است. آن برای احیا نمودن ملت است.

از آزادی صحبت می‌کنید، از مواد مرام سخن می‌رانید، اما آزادی در زیر چکمه‌های مرتجعین محو می‌شود. حکومت‌های نظامی ملت را مانند اسیر تابع صرف حرکات خود می‌کنند.

اشراف نالایق در دارالشورای نشسته، برخلاف آزادی قانون وضع می‌کنند. خائن و جلاد را به وکالت می‌پذیرند. خون اولین آزادی‌خواه ایران (خیابانی) هنوز خشک نشده است، اما قاتل^{۴۷} او با کمال بی‌شرمی از پشت تریبون بهارستان که در مقابل خون مجاهدین وطن ایجاد شده، نطق می‌کند.

ولی تو شب تا ساعت چهار مشغول خواندن مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم هستی. تو انتخاب متناسب و مستقیم را می‌خواهی یاد بگیری، یا در باره کمیته، کنگره، حوزه و کنفرانس حرف می‌زنی؟ این‌ها واقعاً حقه‌بازی نیست؟ این‌ها خیانت نیست؟ این‌ها بی‌لیاقتی نیست؟ خودت تصدیق نمی‌کنی که مجرای این خلاف قانونی‌ها و این جنایت‌ها تو هستی؟ تو تصور نمی‌کنی که دچار لعنت ابدی خواهی شد؟

تو تصور نمی‌کنی که غفلت پدیرت، تسلیم صرف بودن جدت، ترا پانصد سال از کاروان بشر عقب گذاشت؟ هیچ فکر نمی‌کنی که سهل‌انگاری و تماشاچی بودن گذشتگان سبب محو و انقراض تو شده؟ تو آیا امروز هم احساس نمی‌کنی داری محو می‌شوی؟

بلی، ما مقصریم، ما خیانتکاریم، ما ارتجاع‌پرستیم، ما جاهلیم. ما، بلی، بلی می‌گوییم. اگر آن‌طور نبود، ما هم به جایی رسیده بودیم. ما احزاب سیاسی را مثل تعزیه‌خوانی دسته حیدری و نعمتی و مریدبازی کرده‌ایم. چون حفظ آزادی وظیفه ماست، از این روست ما را باید توبیخ کرد، نه وزیری را که تابع قانون نمی‌شود، یا وکیلی را که برخلاف احتیاج موکلین خود رفتار می‌نماید، نه رئیس کمیته‌ای را که برخلاف مرام خود حرکت می‌کند. زیرا حفظ آزادی از وظایف ملت است.

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۹-

مطبوعات

اوضاع اسفناک مطبوعات هر ایرانی آزادی‌خواه و ترقی‌پرور را متأثر می‌کند. جراید مرکز ولایات اکثر دارای هیچ مسلک و عقیده نیستند. آن‌ها مانند بوقلمون هر روز به یک رنگی جلوه‌گر می‌شوند و هر دوره، با شکل غریبی خودنمایی می‌کنند. طوری که اوضاع دیکتاتوری و فعال مایشائی حکام و وزراء، ارتجاع و استبدادپروری و کلا، خرابی و مصنوعی بودن احزاب، ما را به نوشتن و فریاد زدن وادار کرد، همان‌طور هم خرابی جراید را نیز نمی‌توان به سکوت گذراند.

اغلب جراید نماهای امروزه، این اوراق پریشان، مملو از لاطیالات و مزخرفات و مرهومات و تکرار الفاظ مبتذل و افکار پوسیده است و مدیرانش مداحی این و آن را راه معاش خود اتخاذ کرده‌اند. نهضت آزادی‌خواهی، نهضت ضداشرافی، نهضت احیا و اجرای قانون اساسی در میان ساکنین این مسلکت خراب شده، به طور اجبار نهضت مطبوعات را تولید خواهد کرد، بلکه مطبوعات در تجدد و نهضت صف اول را خواهد گرفت.

زیرا مطبوعات مظهر افکار عامه است.

برای تربیت خلق، برای ایجاد و اجرای مقاصد مقدس، اول باید مطبوعات قدم بردارند. بنابراین نهضت اصلاح مطبوعات هم عمده‌ترین تمام فکرها است.

مطبوعات را باید اصلاح کرد. مداحی اشخاص را باید خاتمه داد. مطبوعات را باید آموخت. مطبوعات را باید به دست اشخاصی داد که مسلک دارند. باید طوری کرد که هویت جراید معلوم شود. در ممالک متمدن تمام روزنامه‌ها دارای مسلک و هویت معینی می‌باشند. روزنامه‌خوان هر روزنامه‌ای را که موافق مسلک خودش می‌داند، او را می‌خواند. متخصصین هر فنی مجله‌های راجع به آن فن را قرائت می‌کنند. اما جراید ایران را که می‌تواند بشناسد؟

این‌ها هم سوسیالیست و طرفدار کارگر و رنجبر، هم آزادی‌خواه و هم طرفدار ملت و اصول دیموکراسی می‌باشند. هم مشروطه می‌خواهند، هم جمهوریت را لازم می‌شمارند. هم دعاگوی شاه هستند، هم شکل اشراف و مرتجعین را گراور می‌کنند و شرح زندگانی آن‌ها را با اغراق می‌نویسند و آن‌ها را تعریف و توصیف می‌کنند و هم بر ضد اشراف چیز می‌نویسند. آیا کسی از این اوراق پریشان، از این ورق‌پاره‌های شرم‌آور که مانند روی مدیران و نویسندگان شان هزار شکل دارند، می‌تواند بفهمد که چه می‌خواهند؟ نجات ملت را یا ترقی مملکت را از که منتظر هستند؟ آیا این اسم‌های بی‌مسمی، این گرامافون‌های بی‌روح به آن ... طنز شبیه نیستند که هر روز خود را به آغوش یک نفر شارلاتان انداخته، با غمزه‌های دروغی به او اظهار عشق و محبت می‌نمایند؟

قبل از آنی که راه اصلاح مطبوعات را بنویسیم، باید علت این افتضاح را نیز به طور اختصار خاطر نشان قارئین نمایم.

بلی علت خرابی مطبوعات، علت شارلاتانی روزنامه‌چی‌ها، سبب افلاس مسلک و عقیده مقاله‌چی‌ها نیز رجال پوسیده و اشراف نالایق هستند. اشراف و رجال پوسیده برای پوشانیدن جنایت‌های خود، برای رسیدن به مقاصد سیاسی، برای اشغال کرسی وزرات و یا وکالت، این روزنامه‌چی‌های بدبخت، این مداحین یاوه‌سرا را پول داده، تشویق کرده و

مدافعه می‌نمایند و بر علیه دشمنان خود وادار به نوشتن مقالات می‌نمایند و بگارت و شرف این بدبخت‌های بیچاره را می‌برند.

این سبب فلاکت و بدبختی مطبوعات ما است. این اشراف و رجال دولت و حکام ولایات است که به واسطهٔ مزدوران خود افکار عامه را خراب می‌کنند.

اما بعد از آنی که نویسندگان جسور قدم به میدان گذاشتند، تصفیهٔ اوضاع حاضره و افشای خیانت زمامداران را وجههٔ همت خود قرار دادند و برخلاف عادات پوسیده، بر ضد تملق و ریاکاری حرف‌های پوست‌کنده گفتند، به قاتل و جانی، ولو این که قوی و پرزور بود، حمله کردند؛ عملیات غیرقانونی را ولو این که از طرف اشخاصی بزرگ به عمل می‌آمد به ملت فهماند؛ به عبارت اخیری اظهار حیات کردند، شکل ادارهٔ حکومت را پرسیدند. (۴) و به این واسطه کاخ کهنه شدهٔ اشرافیت متزلزل شد و ایوان استبداد رخنه [اشکاف] پیدا کرد، دستهٔ ارتجاع به وحشت افتاد.

اول با ورقه‌پاره‌هایی که مزدور اشراف بودند، تبلیغ کردند و لزوم تحدید مطبوعات را پیش کشیدند، بعد به واسطهٔ حکومت نظامی و غیره روزنامه‌های طرفدار اصلاحات را توقیف و مدیرانش را مجازات و بعضی را مجبور به تحصن^{۴۸} کردند، تبعید نمودند، بعضی‌ها را تطمیع کردند، اما آن فکر مقدس خاموش و آن نهضت ادبی که برای اصلاح تمام کارهای ملی شروع شده است خاتمه پیدا نکرد، بلکه یک دورهٔ تجدد، یک شجاعت و شهامت ادبی شروع گردید.

این روزها در روزنامه‌ها می‌خوانیم که آقایان مشیرالدوله اشراف و سردار معظم خراسانی [تیمورناش] غارتگر به مجلس شورای ملی که در شماره‌های گذشته از هویت آن صحبت کرده‌ایم، راجع به محدود کردن اختیارات مطبوعات پیشنهاد کرده‌اند و خواسته‌اند مدیران و نویسندگان روزنامه‌ها را به دست عدلیه که غیر از رشوه‌گیری و خیانتکاری چیز دیگری نمی‌دانند، بسپارند، یا به دست تأمینات نظمیه که مجمع

دزدهاست، بدهند و به اسم اصلاح مطبوعات، مطبوعات را، آزادی کلام و آزادی عقیده را از میان بردارند. زیرا نه تأمینات و نه عدلیه هیچ کدام از آنها نمی توانند مطبوعات را اصلاح کنند. شاید مشیرالدوله این حقیقت مسلم را می داند، بلکه سردار معظم، نصرت الدوله [نیز] می دانند، اما ایشان از این اقدام مقصودی دارند.^{۴۹}

باید مطبوعات اصلاح شود، باید مداحی خاتمه یابد، باید تهمت و افترا از صحایف روزنامه ها شسته شود. اما این وظیفه حکومت نیست، حکومت نمی تواند از عهده این کار برآید. زیرا قاعدتاً همیشه در ایران روزنامه ها با حکومت طرف می شوند. زیرا همیشه حکومت مجری خیانت بوده است. همیشه عدلیه مرکز ظلم و فجایع می باشد. اصلاح را باید قلم های شجاع و فکرهای وسیع نویسندگان بی ملاحظه و بی طرف از نقطه نظر شخصیت به عمل بیاورند. فقط نویسندگان قادر به اصلاح مطبوعات می باشند.

ملت هم با حسن توجه و خواندن و قبول کردن نظریات و حرف های منطقی ایشان در اصلاح مطبوعات اشتراک می کند. زیرا ملت ورق پاره های متملقین را نمی خواند. متملق می نویسد، چاپ می کند، فقط در روی کاغذ می ماند. نویسندگان متجدد هستند که با کمک ملت این خس و خاشاک را جاروب می کنند.

بعد از این نهضت، بعد از این که پرده دریده شد، بعد از این که اصول تنقید به میان آمد، بعد از این که قلم فولاد این نویسنده ها سرکشها را از میان افواج و توپ های مسلسل برون کشیده، به تحت تنقید درآورد، بعد از این که نویسنده افکار عامه را به دست گرفت، ممکن نیست دوباره ملت با خواندن الفاظ متملقین و ریاکاران وقت تلف نماید و آنها به خودی خود محو خواهند شد.

پیشنهاد مشیرالدوله و سردار معظم هم بی جهت نیست. آنها مقصودی دارند. پس چرا آنها راجع به حکومت نظامی که خلاف قانون است، حرف نمی زنند؟ چرا به فریاد اهالی ولایات گوش نمی دهند؟ چرا

در بارهٔ فلاکت و بحران اقتصادی فکر نمی‌کنند؟ فوراً در خصوص مطبوعات دلسوزی می‌کنند؟

زیرا از مطبوعات و از نهضت ادبی می‌ترسند. از قلم‌های بی‌هراس به فکر حفظ ریاست خود می‌افتند. آن‌ها می‌دانند که بیداری ملت و خاتمه یافتن عادات اشرافی به ضرر آن‌ها است. آن‌ها نفع و ضرر خود را ملاحظه می‌کنند، نه ترقی ملت را، آن‌ها ملت را برای ریاست خود می‌خواهند، نه خود را نوکر ملت و مزدبگیر مملکت [می‌دانند].

ما می‌دانیم، آن‌ها که به اسم وکالت کرسی‌های بهارستان را اشغال کرده‌اند، آن‌ها که اقدام به حفظ اساس منحوس استبداد کرده‌اند، آن‌ها که نوکری فرمانفرماها را به کمر بسته‌اند، آن‌ها که سبب بدبختی این ملت هستند، آن‌ها که قاتل را مدافعه می‌کنند، آن‌ها قدر وکالت خود را نمی‌دانند. آن‌ها که نمی‌توانند از عهدهٔ برداشتن حکومت نظامی برآیند، آن‌ها نمی‌توانند اختیار وزراء را محدود کنند، آن‌ها که تسلیم محض دیکتاتورهای و فعال مایه‌ها هستند، آن‌ها که حقوق موکلین خود را می‌فروشند، این پیشنهاد را هم قبول خواهند کرد و این زخم تازه را نیز از بالای زخم‌های مهلک بر پیکر مطبوعات خواهند زد.

یقین باید بدانند که عزم نویسندگان امروزی راسخ است. نهضت ادبی قابل گشتن نیست. شما هر فکری بکنید، هر نوع جلوگیری نمایید، خفه نخواهند شد. شما روزنامه‌های ما را توقیف می‌کنید، شب‌نامه می‌نویسیم، شب‌نامه را پاره می‌کنید، حرف می‌زنیم، نطق می‌کنیم. زیرا این نهضت یک نفر، دو نفر نیست. این نهضت ملی است، ملت ما را به نوشتن خیانت‌های شما وادار می‌کند. شما عاجز از کشتن تمام ملت می‌باشید.

در هر صورت ما نخواهیم گذاشت شما مطبوعات را دوباره به اوضاع سابق عودت داده، مداح خود سازید. شما هم بدانید که هر قدر آن‌ها از شما توصیف بکنند، آن‌قدر مردم از آن‌ها و از شما متنفر می‌شوند و هویت شما ظاهر می‌گردد. آقای مشیرالدوله و سردار معظم خراسانی! آیا از این

کارهایی که مرتکب می شوید، از این سوءاستفاده ها که از وظیفه خود می کنید، آیا از روز انتقام ملت نمی ترسید؟ آیا نمی ترسید از روزی که این ملت قیام کرده هم شماها را با مجمع اشراف پرستان (پارلمان) فدای عملیات سوء خودتان نماید. آیا نمی دانید که آب رفته دوباره به جوی برنمی گردد؟ آیا تصور نمی کنید که مردم از شنیدن لفظ موهوم و بی معنی که القاب می گویند متأذی می باشند؟ زیرا ملت می داند که وقتی گربه و سگ های ناصرالدین شاه هم دارای لقب بوده اند! آیا حس نمی کنید که ملت امروز حاضر، محض بلی - بلی گفتن نیست؟ آیا نمی دانید که ملت از دروغ گو، ریاکار و متملقین بیزار شده است؟ آیا شما حس نمی کنید که ملت با ما است؟

پس از پارک های عالی پایین بیایید، با مردم بشینید، ببینید که شما چه قدر موجب تنفر عامه هستید؟ ببینید حامیان شما را مردم با چه نظر نگاه می کنند؟ این را هم بدانید که وکالت و وزارت شما موقتی است. ایران و ایرانیان را به شما نفروخته اند و ایرانی نمی تواند همیشه در عادات پوسیده، موهومات پرستی اشراف خواهی باقی ماند.

خواهی نخواهی منورالفکرها، نویسندگان عملاً به اصلاح مفساد شروع کرده، عملاً قید اسارت را پاره می کنند. عملاً ملت را از میان افواج مهلک سستی و بی طرفی و کم اعتنائی با بازوان توانای خود بیرون می کنند و به آن ها می فهمانند. هر کسی در مقابل وظیفه خود مسئول است. هیچ کس حق توفق به دیگری ندارد. زارع، کارگر، نویسنده، معلم، سرباز، وزیر و وکیل یکی هستند. هرکس در این جامعه زحمت می کشد. هرکس آقای خودش است. هرکس عزت نفس دارد. هرکس حق حیات دارد.

این است اقدام بزرگی که الان از طرف نویسندگان شروع شده است. این است که ملت هم با حسن توجه نویسندگان را امیدواری می دهد و می گوید: تو بنویس. تو بگو، تو را بکشند، من زنده ام. من عملیات تو را در تاریخ نگاه خواهم داشت.

حفظ آزادی از وظایف ملت است *

- ۱۰ -

کابینه‌ها و ملت

در ایران یک جریان عجیب و غریبی است که در ممالک دیگر خیلی کم اتفاق می‌افتد و آن هم زود زود تغییر کردن هیئت وزرا است. در تهران چند نفر رجال مصنوعی هست که دائماً برای متزلزل کردن کابینه یکدیگر مشغول آتربیک و دسیسه می‌باشند. برای برانداختن کابینه‌ای که سرکار است و اشغال مسند ریاست وزرا، از هر ماجراجویی استفاده می‌کنند و به هر وسیله داخلی و خارجی متشبث می‌شوند. مخصوصاً در مواقعی که یک قدر آزادی کلام بوده و اهالی در حیات سیاسی تأثیر داشته باشد، این اشخاص جدی‌تر و کاری‌تر می‌شوند، دسته و حزب تشکیل می‌دهند، جراید را با پول و وعده‌ها به طرف خود می‌کشند، منتظر الوزاره‌ها را به کار می‌اندازند، هر کس را با وعده کار و شغلی به کار وامی‌دارند. به عبارت اخیری بازار کابینه‌سازی و وزیر تراشی گرم می‌شود. درست است که در ممالک دیگر نیز کابینه‌ها تغییر می‌یابد و خلق بر علیه رئیس‌الوزراء می‌کوشند و او را از رأس کار خارج می‌کنند، اما ایشان این کار را برای وزیر تراشی نمی‌کنند، بلکه هر یک از رجال به یک طبقه یا حزبی در مملکت مربوط بوده و ریاست او را برای حفظ منافع آن طبقه لازم می‌دانند. حزب یا طبقه یا صنف کوشش می‌کند که کاندید او را بگذارند تا به واسطه آن منافع صنفی خود را محفوظ دارد. بنابراین تغییر کابینه‌های ممالک متمدنه بعد از تغییرات و حوادث مهم در جامعه پیش

می آید. مثلاً بعد از جنگ بین المللی اکثر کابینه های ممالک متحارب تغییر یافت و رئیس الوزراهای خیلی قدیمی که بعضی ده سال ریاست کرده بودند، مجبور به استعفا گردیدند.

همچنین در بدو شروع مذاکره کنفرانس ژن تزلزلی در کابینه های اروپا مشاهده شد و در بعضی جاها مانند فرانسه، آلمان و ایتالیا تغییر کابینه به عمل آمد. زیرا رئیس الوزراها چون مربوط به یک فکر و دسته هستند که در آن موقع در میان توده ملت آن فکر اهمیت پیدا می کند و در اثر آن کابینه از اداره کردن مملکت خود را عاجز مشاهده کرده، استعفا می دهد. اما رجال ایران، این کلیشه های مصنوعی، همه از یک طبقه می باشند. همه اشراف و ملاک هستند و معلوم نیست که چه فکر سیاسی را دارا می باشند و در میان هیئت جامعه منسوب به یک طبقه یا حزب سیاسی که اساسی باشد، نیستند.

طوری که در مقدمه گفتیم، هرکس پول زیاد دارد، یا از مریدان خود خوب مدافعه کرده است، یا این که از همه این ها بدتر، موجب اطمینان سفارت خانه های اجانب است، موفقیت پیدا می کند.

این است که همیشه اهالی بیچاره و ملت بدبخت بدون این که علت تغییر را بفهمد، بدون این که به او مراجعه شود، به بازار و سرکار آمده، مطلع می شود که کابینه استعفا داده، بحران به وجود آمده، یا این که فوراً رئیس الوزرای دیروزی جای او را اشغال کرده است.

مردم چون این گونه تغییرات را بیشتر دیده [اند]، برای آنها مسئله عادی شده، هیچ اهمیت نمی دهند. زیر ریاست این مرد پوسیده را اقلأ چهار دفعه دیده و فهمیده اند که این قبیل اشخاص از ریاست مقصود دیگری ندارند و برای رئیس شدن لابداً مقداری پول هم خرج کرده و به سفارت هم بعضی وعده ها داده اند.

ما که این روزها به تنقید اوضاع حاضره شروع کردیم و عملیات اشراف و زمامداران را شرح دادیم، بعضی تصور کرده اند که گویا ما

می‌خواهیم طوری که معمول است، کابینه حاضره را بیندازیم یا کابینه دیگری را از رجال پوسیده تدارک کنیم. نه، ابداً. ما به آت‌ریک شخصی رجال کهنه تنزل نمی‌کنیم و آلت اغراض شخصی هیچ متنفذی هم نمی‌شویم. برای ما وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، سپهسالار اعظم، مشیرالدوله، فرمانفرما و غیره یکی هستند. ما کهنه‌ها را لایق اداره کردن مملکت نمی‌دانیم. ما اساساً مخالف اشراف و زمامداری آن‌ها هستیم. ما می‌گوییم ملت باید حاکم باشد. ما می‌نویسیم اشراف حق حکومت در این مملکت را ندارند. زیرا آن‌ها کار نمی‌کنند. آن‌ها به جامعه منفعت نمی‌رسانند. آن‌ها از درد و احتیاج ملت خبردار نیستند. آن‌ها مسلک سیاسی ندارند. آن‌ها نمی‌دانیم ما را به کجا می‌برند. آن‌ها مردمان بی‌روح و مرده هستند. آن‌ها از تجدد می‌ترسند. امروز اوضاع اقتصادی مملکت بریاد است. امروز هیچ ایرانی غیر از مفت‌خورها اطمینان به فردای خود ندارد. زیرا نمی‌داند که فردا هم در سرکار خود باقی خواهد بود و پول نان و پتیر اقلأً به دست خواهد آورد یا خیر. امروز ایران دچار بحران اقتصادی است که از آن بحران تنها با زحمت طبقات ملت و اکثریت تامه ساکنین مملکت می‌تواند خلاصی یابد.

به عبارت اخری ایران محتاج اصلاح وسایط زحمت زارع و کارگر و اصناف، ایجاد وسایل حمل و نقل برای تجار و غیره می‌باشد.

آیا مشیرالدوله، قوام‌السلطنه یا سپهسالار که از قزوين [؟] رجزخوانی می‌کند و می‌خواهد خود را ملت‌پرست معرفی نماید، قادر هستند احتیاجات طبقه ملت را مرتفع سازند؟

آیا آن‌ها احساس می‌کنند که باید ملت را به کار واداشته، اوضاع اقتصادی را ترمیم نمود؟

آن‌ها هر قسم تجدد را خیال واهی تصور می‌کنند. راه آهن یعنی چه؟ شرکت‌های تعاونی چه معنی دارد؟ تقسیم اراضی چه موضوعی است؟ ترویج امتعه وطن برای چیست؟ بانک فلاحی و صنعتی یا تجارتی چه

مؤسسه‌ای است؟ این همه پیشنهادها در نظر این آقایان مسخره‌بازی است. آن‌ها می‌خواهند ایران در همان حالی که در زمان نوح بوده است، باقی بماند.

این‌ها مجلس و قانون اساسی را هم مسخره‌بازی می‌دانند. این‌ها در زمان ریاست وزرایی خود هفته‌ای یک دفعه به دربار تشریف می‌آورند و ولگردها را ملاقات می‌کنند، در باره توقیف جراید یا تعیین حکام یا پیدا کردن القاب مناسب مشغول جستجو می‌شوند و در باره قرض از خارجه با وزرا مذاکره می‌کنند. بعد از این که استعفا دادند، ملت پرست می‌شوند. ادعای آزادی خواهی می‌نمایند. به جراید پول داده عکس خود را انتشار می‌دهند و رجز می‌خوانند. در هر هفته یک دفعه به ملاقات سفیر یا رئیس شعبه سیاسی دول همسایه تشریف می‌برند.

آیا این اشخاص با این حرص و طمع که دارند، نباید معدوم گردند؟ نباید گریبان ملت ایران از دست نالایق این‌ها خلاصی یابد؟ یک ملت محو شود بهتر است یا چند نفر مفت‌خور که مانع تجدد و ترقی هستند؟ گیرم ما هم ننوشتیم، ما هم شش یا ده سال عمر خود را با مداحی و نصیحت و تملق گذراندیم. رجال کهنه هم با همین رویه مشغول کابینه‌پزی شدند. آیا کسی دیگر تمام پرده‌های سیاه عادات می‌شوم استبدادپرستی و ریاکاری را دریده، مضر بودن این پارازیت‌ها را نخواهد نوشت؟

رفقا، نویسندگان محترم! ما ادعای علم نمی‌کنیم. ما ادعای شاعری و ادیبی را در نظر نداریم. ما نمی‌خواهیم شهرت پیدا کنیم، ما نمی‌خواهیم با رئیس‌الوزراء و مقامات عالیه مربوط بشویم و ایشان توصیه ما را قبول بکنند. شما عصبانی نشوید، گیرم که حاصل زحمت و رنج دست زارع و کارگر و کسبه ایران را از اشراف شما می‌گیرید، اما حقیقت را پامال نکنید. ملت را به طرف آن‌ها جلب نظر ننمایید. بگذارید ملت ایران نیز قدمی در راه ترقی بردارد.

رفقا، نویسندگان! وجدان خود را حکم قرار دهید، آیا از این حکومت‌های گوناگون و کابینه‌های رنگارنگ روح ملت خبردار هست؟ آیا حیات و زندگانی این‌ها با ملت مناسبت دارد؟ آیا این‌ها به جامعه منفعتی می‌رسانند؟ آیا این مبالغه‌گزافی را که به مصرف پارک‌ها رسانده‌اند از خون ملت تهیه کرده‌اند؟

آیا این اسراف فرعونی که اشراف می‌کنند، پول‌هایی را که در زیرزمین دفن کرده‌اند یا در بانک‌های خارجه گذاشته‌اند، برای مداوای یکی از دردهای ملت کافی نمی‌شود؟ آیا آن‌ها اقلاً نمی‌توانستند با این پول‌ها، کارخانه‌ها، دارالصنایع تأسیس کنند که [بدین وسیله] هم برای بیکاران ملت کار پیدا شود، هم ملت از تحت فشار اقتصادی اجانب خلاصی یابد؟ بلی این کارها ممکن بود، اما نکردند و نخواستند بکنند. پس در این صورت فایده وجود این‌ها چیست؟ خائن حکماً کسی نیست که با وثوق‌الدوله قرارداد امضا کند. مانعین ترقی مملکت به هر نوع و شکل و هر که بوده باشد، خائن محسوب می‌شوند!

۳۲

حفظ آزادی از وظایف ملت است *

-۱۱-

آخرین امید ارتجاعیون

آخرین امید ارتجاعیون دیماگوژی و ابله‌فریبی است. از وسایل مهم دیماگوژی‌های ایشان تبلیغات عالم‌نماها و روحانیون دروغی می‌باشد.

روحانیون که در دست ارتجاع آلت می‌شوند، دو طبقه‌اند: [آنهايي که] غیر از ملائی کسب و صنعت مشروعی ندارند و ملانماهای صاحب ملک که دارای جنبهٔ اشرافی هستند. طبقهٔ اول پول لازم دارند. زندگانی می‌خواهند [بکنند و] هر کس به آنها پول داد، به طرف او می‌روند. هر جا که سفره پهن شد در اطراف آن تمرکز می‌یابند. غذاهای لذیذ را هر کس پیش ایشان گذاشت از او تعریف و توصیف می‌کنند. طبقهٔ دوم خودشان جزو اشراف هستند. هر نوع تجدد و ترقی آنها را می‌ترساند. هر قانون و عدالت موجودیت آنها را تهدید می‌کند. این طبقه هیچ ممکن نیست از اشراف جدا شده، به منفعت اسلام و روحانیت کار کنند. این‌ها با اشراف یکی هستند. ملک دارند. نوکرها و کنیزهای متعدد دارند. درشکه و اتوموبیل دارند. نفوذ دارند. حکومت دارند. همه چیز دارند. ارتجاع به این‌ها نیز مثل سایر اشراف فایدهٔ زیادی می‌رساند. این است که در مقابل نهضت آزادی خواهی و ضدارتجاع، این دو طبقه به هیجان آمده، شروع به ابله‌فریبی می‌نمایند. این قاعدهٔ طبیعی است. در دورهٔ انقلاب مشروطیت هم این طور بود. آن روز نیز این قبیل عالم‌نماها به میان مردم افتادند، از مستبدین و محمدعلی میرزا مدافعه کردند. دین را خواستند در دست استبداد آلت دست قرار دهند. ملت و آزادی‌خواهان را تکفیر کردند و لامذهب و بابی گفتند. اما روحانیت حقیقی آلت مقاصد مفت‌خورها و ملاکین نشد. روحانیون حقیقی در مقابل استبداد پرستان ایستادگی کردند و عملیات سوء ایشان را عقیم گذاشتند و در تاریخ انقلاب ایران اسم روحانیون حقیقی با کلمات برجسته ثبت شد. در اوایل انقلاب فرانسه نیز این طور شد. آن جا هم روحانیون حقیقی برخلاف مفت‌خورها به ملیون گرویدند و وسایل مغلوبیت اشراف و استبدادچی‌ها را فراهم آوردند. مفت‌خورهای عثمانی نیز با شعار «شریعت استریز» شریعت می‌خواهیم» بر علیه آزادی قیام کردند و سبب ریخته شدن خون

هزاران مسلمان بی‌گناه گردیدند. بالاخره ملت آزادی‌خواه چاره را در معدوم کردن آن‌ها دیده، گریبان ملت عثمانی را از دست این میکرب‌های موزی خلاص کردند.

با اطلاعات کامل که اداره ما به دست آورده است، گویا مرتجعین این آخرین واسطه خود را نیز به کار واداشته‌اند و دو طبقه روحانی‌نما را که در فوق از ایشان معرفی کردیم، دستورالعمل داده به میان مردم فرستاده‌اند. عامه بیچاره را تبلیغ می‌کنند و آزادی‌خواهان را مخالف عقاید اسلامی معرفی می‌نمایند. دین را بر منفعت اشراف آلت استفاده قرار می‌دهند. در مساجد و منابر مانند ملانماها و خواجه‌های عثمانی «دین از دست رفت» می‌گویند. ما هر چند می‌دانیم که ابله‌فریبی و دیماغوژی بعد از این آنقدر تأثیر ندارد، لیکن از اظهار حقیقت هم نمی‌توانستیم خودداری نموده، عملیات ایشان را با سکوت بگذرانیم. امروز مردم بر علیه ارتجاع اشراف قیام کرده، می‌خواهند دست خیانتکار اشراف و مرتجعین را از سر خود دور کنند و در حیات سیاسی و اقتصادی خود کاملاً دخالت داشته باشند. منافع مشترکه ملی را مدافعه کرده، از صدماتی که به همه وارد می‌آید مشترکاً جلوگیری کنند. برای این مقصود بزرگ و مسلک عالی فریاد می‌کنند، میتینگ می‌دهند، مقاله می‌نویسند، تشکیلات می‌دهند، حبس و تبعید می‌گردند و به عبارت اخری هر کس به وسیله‌ای برای حصول این مقصود می‌کوشد.

پس آقایانی که با این نهضت ضدیت می‌کنند، چه مقصودی دارند؟ اگر آن‌ها خودشان اقرار هم نکنند، یا این که هیچ خودشان نفهمند، برای همه واضح و آشکار است که ایشان طرفدار استبداد و ارتجاع هستند. ایشان از نصرت‌الدوله‌ها و فرمانفرماها، قوام‌السلطنه‌ها، وثوق‌الدوله‌ها و سایرالدوله‌ها و السلطنه‌ها پول می‌گیرند و از آن‌ها مدافعه می‌کنند. آیا این دفاع چه دخل به عالم دیانت و اسلام دارد؟ مگر شریعت این‌ها را حکماً زمامدار این مملکت قرار داده است؟

مگر اشراف و مرتجعین دین دار هستند؟ مگر این ها عقیده دارند؟
مگر یک شریعت و قانونی هست که فجایع ایشان را مشروع بدانند؟ آلت
کردن دین برای پیشرفت مقاصد بی دین ها آیا دلیل بی دینی نیست؟

این ها که به اسم دین از ایشان مدافعه می شود، چه فداکاری برای
اسلام به خرج داده اند؟ چه مجاهدت در راه ترقی مسلمین نموده اند؟ غیر
از این است که ایران را تسلیم انگلیسی ها نمودند؟ غیر از این است که
مقاصد اجانب را پیشرفت دادند؟ غیر از این است که ایران را به این
اوضاع فلاکت دچار کردند؟ غیر از این است که آزادی ملت را محو
کردند؟ غیر از این است که ترقی پروران را در محبس های تاریک خفه
نمودند؟ غیر از این است که روحانیون تعالی پرور را به دار زدند؟ غیر از
این است که سبب انقراض مملکت را فراهم آوردند؟ غیر از این است که
دو میلیون مسلمان شیعه علی بن ابیطالب را از گرسنگی کشتند؟ غیر از
این است که ایران را هزار سال از ملل عالم عقب انداختند؟ غیر از این ها
برای اسلام و یا ایران چه خدمت کرده اند؟ یکی از خدمات این ها را نشان
بدهید و بعد از آن واشریعتا بگویید. شریعت و دین چه دخل به ارتجاع و
ارتجاعیون دارد؟

آیا این همه فجایع را که ارتجاعیون و زمامداران تا به حال مرتکب
شده اند، موافق مذهب بوده است؟ ما از تهمت و افترای هیچ مفت خور و
مرتجعین باک نداریم و علناً می گوییم که نباید روحانیت در دست اشراف
و ارتجاع آلت باشد. نباید طمع مفت خورها، اسلام را به منفعت
انگلیسی ها و ادار به خدمت نماید. نباید مسلمانان را دو سه نفر مفت خور
برای تأمین معیشت خود به دشمنان اسلام بفروشد. به عقیده ما
روحانیون حقیقی هم نمی توانند در این مسئله بی طرف بمانند. ایشان
راست که رویه مقدس آزادی خواهی آخوند ملاکاظم خراسانی و
ثقة الاسلام آذربایجانی و سایر علمای حقیقی ایشان را پیش بگیرند، از

مرتجعین و عملیات سوء ملانماها جلوگیری کنند.

ما نمی دانیم اگر دین مانع اجرای قانون اساسی است، اگر اسلام سبب بدبختی است، اگر دین برخلاف تجدد است، اگر دین برخلاف اختراعات و علوم جدید است، اگر شریعت و قرآن می گوید مسلمانها از الاغ دست نکشند، به فکر ایجاد راه آهن نیفتند، اگر دین می گوید مسلمانها با شمشیرهای بیست قرن قبل یا گرزهای رستم و سهراب به جلوی توپ های مسلسل بروند، اگر دین می گوید مسلمانان باید بارکش اجانب باشند، اگر دین می گوید باید اکثر شیعیان علی بن ابوطالب بی کار باشند، اگر دین می گوید بیشتر جوانان مسلمان مبتلا به امراض سفلیس و جذام باشند، اگر دین می گوید مردم باید تابع مطلق استبداد و مظالم اشراف باشند، اگر دین می گوید مسلمانها در مقابل ترقی روزافزون سایرین به فکر ترقی نیفتند، اگر واقعاً دین و شریعت مطهر اسلام اینها را می گوید، خوب است روحانیون گرام و علمای عظام اجتماع نموده، آنها را اعلام کنند تا آزادی خواهان نیز تکلیف خود را بدانند.^{۵۰}

۳۳

بشارت به آزادی خواهان

ولایات و کلیشه های مرکز*

دیروز هویت این مجمع مرتجعین را که دارالشورای کبری ملی نامیده می شود، خاطرنشان قارئین حقیقت^{۵۱} کردیم. دیروز گفتیم که از این

مجلس از این وکلا، از این متولدین دورهٔ دیکتاتوری و ثوق‌الدوله، نباید ملت انتظار حفظ آزادی و اجرای قانون را داشته باشد. اما حقیقت که احتیاج به نوشتن و گفتن ندارد، دیری نکشید، شب همان روز که مقالهٔ ما راجع به مجلس متشر شد، مخبرالسلطنه قاتل، مخبرالسلطنه اشراف، مخبرالسلطنه مرتجع را همان مجمع جنایات به عضویت قبول کرد.

ما نمی‌خواستیم به تکرار کردن نظریات خود اقدام کنیم. لیکن تحقیقات نوعی که از طرف وکلای مصنوعی نسبت به اهالی ولایات حادث شد، جسارت‌ها که از طرف عزیزان بی‌جهت به ناموس آزادی‌خواهان به عمل آمد، ما را مجبور کرد دوباره راجع به مجلس ملی (اشراف) اوراق حقیقت را مصروف داریم.

آیا آذربایجانی یا گیلانی یا خراسانی بعد از این عملیات نالایق، بعد از شنیدن این تحقیقات نوعی حق ندارد به فکر چاره بیفتد؟ حق ندارد خودش را از دست این خادمین ارتجاع و نوکرهای غیرمستقیم اجانب خلاص کند؟ آیا امروز دهاتی ایرانی، کارگر ایرانی، کسبه و تجار ایرانی در مقابل فشار و ارتجاع می‌تواند به فکر چاره نیفتد؟ آیا اهالی بی‌بخت ایالات [را] که امنیت ندارند، وسایل زندگانی ندارند، کار پیدا نمی‌کنند، از گرسنگی در کوچه‌ها مانند حیوانات می‌میرند، یا به ممالکت خارجه مهاجرت می‌کنند، ممکن است با کلمات مشعشع و الفاظ موهوم اغفال کرد؟ در صورتی که آن دهاتی بیچاره اصلاً سواد ندارد که معنی وطن و ملت را بفهمد. وقتی که یک راه خلاصی و چاره تصور کرد، فوراً آن را تعقیب خواهد کرد و کسی حق ندارد گرسنه را در دزدیدن نان متهم کند. زیرا او مجبور است، او زندگانی می‌خواهد. آیا در مقابل این همه فساد، این همه جنایات، این همه دیکتاتوری‌ها، این همه خلاف قانونی‌ها، این همه ارتجاع، یک نفر ایرانی با حس، با شرافت می‌تواند سکوت نموده، متشبث به وسایل مختلفه نشود، به فکر آزادی نوع خود قیام نکند؟

شیخ محمد خیابانی را که [چه کسی] نمی شناسد؟ که می تواند بگوید او طرفدار استقلال و آزادی ایران نبود؟ کسی می تواند ایران پرستی و مرکزخواهی او را انکار کند؟ مبتکر شعار «آذربایجان جزء لاینفک ایران است» که بود؟ مگر شیخ محمد خیابانی نبود؟^{۵۲} مگر خطبه ها و مقاله های شیخ را از اوراق تجدد تبریز شسته اند؟ نه، اوراق تاریخ را ادعای وکلای مصنوعی نمی تواند با عبارات ننگ آور خود سیاه کند. هیچ مخیرالسلطنه و مشیرالدوله قادر به کشتن تاریخ نیست. آن ها خیابانی را کشتند اما آثار خیابانی را که شاهد مسلک و عقیده مقدس او بود نمی توانند بکشند!

جوانان آذربایجانی بودند که حتی در خارجه، در قفقاز عملاً و به واسطه روزنامه ها و جراید، برخلاف تجزیه آذربایجان کار کردند. شعار خیابانی را مهاجرین آذربایجانی در بادکوبه در مقابل میلیون قفقاز و مبرزین هوشمند آنجا اعلان نمودند، روزنامه ای به اسم آذربایجان جزء لاینفک ایران است انتشار دادند.^{۵۳}

آذربایجانی ایرانی است، او تجزیه نمی خواهد، او را با تهمتی که خودش تنفر دارد، نکشید. آذربایجانی آزادی می خواهد، آذربایجانی قانون می خواهد، آذربایجانی وطن سعادتمند می خواهد، آذربایجانی بر ضد وطن فروش ها قیام می کند و با شرافت هم می میرد.

آذربایجانی توانست تحمل کند وثوق الدوله قرار داد میثوم را با سرنیزه انگلیسی به ملت بقبولاند. همچنین خراسانی و گیلانی تجزیه نمی خواستند. آن ها هم می خواستند جلوی ارتجاع را مسدود کنند. آن ها هم با صدای رسا می گفتند، تا قشون انگلیسی ها در ایران است، تا قانون اساسی اجرا نمی شود، ما مبارزه خواهیم کرد، کشته خواهیم شد. زیرا ایشان مردن با شرافت را به زندگانی ننگین ترجیح می دادند.

بلی، این انقلابات، این قیام ها در نتیجه فشار و ارتجاع اشراف بود. این

خون‌ها را وثوق‌الدوله‌ها و فرمانفرماها و قوام‌السلطنه‌ها، بلکه مشیرالدوله‌ها و مؤتمن‌الملک‌ها ریختند. سبب برپادی مملکت این‌ها هستند. این‌ها باید کشته شوند. این‌ها باید محکوم گردند.

ملت باید از این‌ها انتقام بکشد. ایران را این‌ها برای حفظ ریاست خود، اشغال منصب وزارت و وکالت بر باد داده و می‌دهند. آزادی‌خواهان را آن‌ها مجبور به قیام می‌نمایند. فکر تجزیه را آن‌ها تولید می‌کنند. دزدها را این‌ها می‌تراشند. نفوذ اجانب و مداخله دیگران را عملیات مرتجعانه این‌ها در ایران جای‌گزین می‌کند.

بلی شما، شما ای مقواهای مصنوعی، شما ای خادمین ارتجاع و مدافعین جنایتکاران، شما ایران را پاره پاره می‌کنید. شما سبب هرج و مرج مملکت هستید. شما، آیا می‌توانید مطمئن باشید که در مقابل فشار و تضيیقات شما در مقابل حرکات غیرقانونی شما در آذربایجان و خراسان، گیلان یا شیراز و اصفهان، خیابانی‌ها، [کلل] محمدتقی‌خان‌های جدیدی قیام نخواهند نمود؟ خیابانی را کشتید، اما نهضت قانون‌خواهی و فکر ملت‌پروری کشته نشده است. مادامی که شما خدمت به ارتجاع می‌کنید، مادامی که قانون اساسی را لگدکوب می‌نمایید، هیچ حکومت نظامی و نظمیه و مستشار خارجی نمی‌تواند جلوگیری از نهضت و قیام ملت نماید. سبب الغای قرارداد انگلیس و ایران، سبب اخراج قشون انگلیس، قیام آذربایجان و گیلان بود. آن قیام‌ها مقدس است. آن قیام‌ها هرچند گیلان و آذربایجان را خراب کرد، اما ایران را آزاد نمود. آن ارواح مقدس، آن خاک‌های پاک است که ما را وادار به نوشتن حقیقت می‌کند. ما آن قبور محترم را که شما نبش می‌کنید و می‌خواهید پامال نمایید، معبود خود می‌دانیم. زیرا روح استقلال و آزادی را آن‌ها زنده کرده‌اند، آن‌ها شرافت تاریخ ایران هستند.^{۵۴}

ای وکلا که قاتل را مدافعه کردید، می‌دانیم که عصبانی خواهید شد

[بشوید] برای ما مساوی است. می‌توانید قلم ما را بشکنید و کاغذ ما را پاره کنید. بلکه ما از شما منتظر جنایات بزرگ‌تر از آن هستیم. بعد از این فجایع کسی نمی‌تواند از شما منتظر حفظ قانون انسانیت باشد. اما آن را هم یقین بدانید که اهالی ولایات و مرکز، فجایع و عملیاتی را که از طرف شما به عمل می‌آید به خونسردی تلقی نخواهند کرد. اهالی ایالات از این مرکز جنایت چه خیانت‌ها که مشاهده نکرده‌اند. آن‌ها تابع و معروض چپاول سلاطین مطلقه‌حالیه (حکام) هستند. آن‌ها انجمن محلی ندارند. آن‌ها بلدیه ندارند. معارف ندارند. امنیت ندارند. آن‌ها را به حکام می‌فروشد. آن‌ها را در تحت اختیار تام دزدهای مشروع می‌گذارند.

ولایات انقلاب کرد. ولایات محمدعلی میرزا را مخلوع نمود. ولایات آزادی گرفت. ولایات از قربانی دادن جوانان خود خودداری نکرد. اما مرکز مرتجع، مرکز خیانت‌کار آن‌ها را به اجانب فروخت. آزادی آن‌ها را محدود کرد. قانون اساسی آن‌ها را مسکوت عه گذاشت. [آن‌ها را] از حق تشکیل انجمن محروم ساخت.

جای تعجب است این که وکلای مصنوعی به شهدای آزادی تهمت هم می‌زنند. آن‌ها را مخالف استقلال مملکت معرفی می‌کنند و تجزیه‌کنندگان ایالات نشان می‌دهند. مردم هم مانند گوسفندان بی‌زبان تماشای می‌کنند.

بلی آذربایجانی و گیلانی یاغی، خراسانی از آن‌ها یاغی‌تر بود. برای چه؟ این یاغی‌ها چه می‌خواستند؟ این بدبخت‌ها چرا خود را به کشتن دادند و وطن خود را به فلاکت سوق نمودند؟ شعار آن‌ها مگر غیر از این بود که باید قانون اساسی اجرا شود؟ باید خائنین و وطن‌فروش‌ها مجازات شوند؟ باید دست خیانتکار انگلیس از ایران کوتاه گردد؟ اگر یاغی‌گری این است، این طور یاغی‌گری را باید تمام اولاد ایران، تمام ایالات سرمشق خود قرار دهند. زیرا در نتیجه آن یاغی‌گری‌ها بود که قرارداد منحوس لغو

شد، وثوق الدوله خائن و در تعقیب او سیدضیاءالدین نوکر مستقیم انگلیس از ایران فراری شدند. این بود سبب بدبختی آذربایجان و گیلان. آیا با این وضع که اشراف نالایق و مرتجعین رفتار می کنند، ممکن است از این گونه یاغی گری ها مطمئن شد؟ مادام که قانون اساسی اجرا نشده، مادام که بروکرات ها و رجال پوسیده نالایق که از بی لیاقتی و بی عرضگی، ایران را تل خاکستر کرده اند، دست از گریبان ملت نکشیده اند، مادام که آزادی نیست، ملت ایران و اهالی ایالات یاغی خواهند شد. برای ایجاد امنیت، مراعات قانون و اصول آزادی لازم است که آن را هم از زمامداران امروز منتظر نباید شد.

۳۴

حقیقت، فحش و هتاک *

به مساعدت دشمنان آزادی، آزادی خواهان مصنوعی هم به زبان آمده اند.^{۵۵} حال این ها هم می خواهند مردم را اغفال کنند. دیروز که آزادی خواهان از فشار و تضییق حکومت نظامی و دیکتاتوری و پایمال شدن قانون اساسی منزجر بودند و آزادی لسان و مطبوعات و اجرای قانون اساسی را می خواستند، از طرف همین گونه حضرات تنقید و متهم می شدند.

امروز بعد از این همه فریادها، شلاق خوردن ها، حبس ها و تبعیدها و تحصن ها که حکومت مجبور شده موقتاً سیاست خود را تغییر دهد و ظاهراً جلوگیری از مطبوعات و اجتماعات نمی کند، تا شاید بدین وسیله

از نهضت ملی جلوگیری کند، این آقایان مانند پهلوانان دروغی و بازیگران سیرک خود را به میدان انداخته، تعریف از آزادی مطبوعات نموده، حکومت نظامی را که شلاق می‌زند، زبان می‌برد، قلم می‌شکند، جای عدلیه و مالیه را اشغال می‌کند، اسم بلارسم معرفی می‌نمایند!

ما که در شماره‌های اخیر روزنامه خود هم چنین سایر هم‌قلمان آزادی‌خواه، خیانت‌های اشراف و بی‌لیاقتی زمامداران را شرح داده و سبب فلاکت و بدبختی ایران را نشان دادیم، حالا ما را فحاش و هتاک می‌گویند. ما بی‌جهت حکومت را تنقید کردیم، اعتراضات ما به مجلس موضوع ندارد، گویا دیگر آزادی است و گرگ و میش با هم زندگانی می‌کنند. ما در این شماره نمی‌خواهیم از تغییر سیاست دولت صحبت کنیم. ما می‌خواهیم بدانیم آقایان فحش را چه می‌دانند و هتاک‌های را چه می‌خوانند؟ زیرا اگر ما واقعاً از فحش دادن محظوظیم و حقیقتاً هتاک هستیم، پس اشخاص بدی هستیم. فحش‌های ما چیست؟ خوب است آقایان یکی از فحش‌هایی را که ما داده‌ایم بنویسند و بگویند که فلان عبارت فحش بوده و برخلاف عفت روزنامه‌نویسی است.

ما می‌گوییم اکثر وکلای مجلس شورای امروز عبارت از اشخاص مرتجع و نالایق بوده و ملت از آن‌ها خبر ندارد. ما می‌نویسیم که در این مجمع، مرتجعین حقوق ملت را می‌فروشند و به قانون خیانت می‌کنند. ما می‌گوییم که این‌جا مجمع مردمان بیچاره، فاقد عقیده و مقوای بی‌روح است. ما می‌نویسیم که در این‌جا غارتگران و وطن‌فروشان جمع شده‌اند. ما می‌نویسیم که اکثر اعضای مجلس به طور مستقیم و غیرمستقیم نوکر انگلیس‌ها هستند. ما می‌نویسیم که همه افراد در مقابل قانون مسئول نیستند. ما می‌نویسیم که مالیه مملکت را اختلاس می‌کنند. ما می‌گوییم که سبب خرابی ایران اشراف پوسیده و مداحین آن‌ها می‌باشند. ما می‌گوییم که زمامداران دیروزی و امروزی قادر به اصلاح اوضاع اقتصادی مملکت

نمی‌باشند. ما می‌گوییم که حکام ولایات و ایالات خود را فعال مایشاء دانسته، بر جان و مال و ناموس مردم رحم نمی‌کنند و همه از غارتگری در عرض مدت مختصری حکومت، پارک‌های عالی می‌سازند. ما می‌نویسیم که جراید ما مانند مداحان و درویش‌های دیروزی بوده و جز تملق اشراف کاری ندارند و هر کدام جیره‌خوار یک اشراف یا مدافع یک غارتگر می‌باشند. ما می‌نویسیم که معارف خراب است، عدلیه منبع ظلم است، بلدیة در افلاس بلد می‌کوشد، انجمن‌های ولایتی و ایالتی را اشراف خورده‌اند. ما می‌نویسیم که فشار اشراف و تضییق دولت، غارتگری حکام، پایمال شدن قانون اساسی مردم را به قیام مجبور می‌کند. ما می‌نویسیم که خودسری اشراف آزادی‌خواهان را مجبور به تحصن می‌کند. ما می‌نویسیم که ادارات با توصیه سفارت انگلیس مأمورین را اخراج یا قبول می‌کند. ما می‌نویسیم که وضعیّت بین‌المللی ما معلوم نیست و حکومت عاجز از دانستن اوضاع بین‌المللی است. ما می‌گوییم خودمان را نباید گول بزنیم که استقلال داخلی داریم. حیات ما بازیچه سیاست انگلیس و تجارت ما در دست بانک و سایر مؤسسات انگلیسی است و مأمورین انگلیسی در اطراف مملکت تحرکات می‌کنند. ما می‌نویسیم که مرکز ثقل ایران سفارت‌خانه‌های اجنبی است. ما می‌نویسیم که احزاب در دست اشخاص آلت می‌باشند. ما می‌نویسیم وثوق‌الدوله و تمام مدافعین قرارداد [۱۹۱۹] خائن بودند. ما می‌نویسیم که طرفداران سید ضیاءالدین و ناشرین افکار او نوکرهای جیره‌خوار سفارت انگلیس [هستند] و به مملکت خیانت می‌کنند. ما می‌نویسیم که بین‌النهرین می‌توانست یک امیر فیصول [فیصل] انگلیسی را قبول کند، اما ایران آزاد، ایران حساس، ایران مستقل به چنین ننگی تن در نمی‌دهد و شما هم مانند معبودتان آرزوی این فکر را به فرنگستان یا به گورستان خواهید برد.

آیا این‌ها فحش است؟ پس حقیقت کجاست؟ اگر این را ننویسیم پس

چه بنویسیم. آیا جلد سوم پاردایان‌ها را بنویسم خوب است؟ آیا اشراف را [مثل] شما تنها و ثورق‌الدوله و قوام‌السلطنه دانسته و همیشه بر آن‌ها هجوم کنیم؟ آیا از لیاقت و کاردانی حکام صحبت کنیم و شکل آن‌ها را زینت [بخش] صحایف خود قرار دهیم؟ یا گریبان میرابو را گرفته، هر روز به خورد قارئین مانند یک نفر آدم صحیح‌العامل بدهیم، یا به قول سلیمان میرزا مانند دوره‌های ناصری در روزنامه‌ها بنویسیم: ایالت امن، والی مشغول رسیدگی امور، عامه هم از اقدامات عادلانه ایشان به دعای ذات ملکوتی سمات مشغول. امروز باران بارید، دیشب هوا ابر بود و غیره.

بلی اگر ما این‌ها را بنویسیم آنوقت با نزاکت چیز نوشته‌ایم والا تنقید و کشف حقیقت، فحص و اثبات اختلاس و خیانت خارج از نزاکت و اظهار چپاول بیت‌المال مملکت، تهمت است؟ خاک بر سر آن‌ها که با الفاظ موهوم و نزاکت‌های مصنوعی یک ملت بیچاره را موهوم‌پرست و یک مملکت را ویران نمودند.

نه خیر آقایان ما تعظیم نمی‌کنیم و دروغ نمی‌گوییم. ما نزاکت را عبارت از ریا و تملق نمی‌دانیم. ما بت‌های معبود شما را درهم می‌شکنیم و ملت را از جامد و بی‌روح بودن اشراف آگاه می‌کنیم. این جا مسئله اجتماعی و مبارزه آزادی است. نزاکت یعنی چه؟ هتاک می‌کنیم؟ عفت قلم در مبارزه با دزدان و غارتگران چه معنی دارد؟ عجیب است ... دزدی بکنند، خیانت بکنند، حقوق ملت را پایمال بکنند، آن وقت روزنامه نیز سکوت نموده و این عمل را هم عفت قلم و نزاکت نام بگذارد.

احترام مطبوعات! عزیزان ما، رفقای محترم، احترام مطبوعات در اظهار حقایق است نه در تعریف هر دزد و غارتگر. احترام مطبوعات در حفظ حقوق ملت است، نه سکوت در موقع پایمالی قوانین. احترام مطبوعات در اظهار عقیده سالم و فکر متین است، نه در تعریف و تمجید این وزیر یا این حاکم و آن والی. احترام مطبوعات در جلوگیری از

مرتجعین است، نه در تقدیر و تمجید عملیات مستبدانه آنها اگر عبارت جراید شما را مثلاً «حضرت اشرف امجد والا ارواحنا فداه با قدوم قیمت لروم به ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه تشریف آوردند»، یا اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ما را یا حرکات وحشیانه رؤسای ما را از قبیل چوب زدن فراش تلگراف در این قرن یا هزار فجایع دیگر را مخبرین جراید خارجه به روزنامه‌های متبوعه خود می‌نویسند، آیا به ما نخواهند خندید؟ آیا نزاکت خانم واری ما را مسخره نخواهند نمود. اگر ما هم سکوت کرده و به این فجایع اعتراض نکنیم؟

آقایان این نزاکت و عفت نیست، بلکه خیانت است که شما نسبت به وظیفه خود می‌کنید و جنایتی است که به نام مطبوعات اجرا می‌کنید. تا مطالب گفته نشود، تا فریاد نزنیم، تا قلم‌های فولادی خود را به چشم خیانتکاران فرو نبریم، ممکن نیست از این مذلت نجات یابیم.

در مبارزه این دوره اخیر، ما به موفقیت‌های عمده نائل شده و اگر ظاهراً هم بوده باشد، آزادی قلم را تا اندازه‌ای به دست آورده‌ایم. ولی این‌ها آن قدر برای ما فایده ندارد، زیرا می‌دانیم که همه این‌ها موقتی و آن‌ها منتظر فرصت هستند. آن‌ها تا جان دارند در حفظ استبداد خواهند کوشید، و این طبیعی است، زیرا توبه‌گرگ مرگ است. تا این‌ها آقایی به ما می‌کنند، اطمینان به آزادی و ترقی ملت نداریم. با وجود این، در این مبارزه ما یک موفقیت را مهم می‌شماریم و آن برداشته شدن نقاب از روی بعضی نقاب‌داران و آشکار شدن مصنوعی بودن جنجال‌های بعضی نویسندگان بود که در اول صدای خود را برای استفاده با صدای آزادی‌خواهان مخلوط کرده، فریاد آزادی‌خواهی می‌زدند؛ در صورتی که باطناً برخلاف آزادی و مشروطیت بودند و به طور غیرمستقیم می‌خواستند برای معبود خود کار کنند و سیاست انگلیس‌ها را پیش ببرند. ما این‌ها را به اسم نمی‌نویسیم، شاید وقتی هم مجبور بشویم که هویت

آنها را، تشکیلات آنها، نقشه‌هایی را که اجرا کرده در نظر دارند بنویسیم. فقط این یک اشاره بود به اشخاصی که مندرجات مطبوعات را به دقت مطالعه می‌کنند. حالا باید منتظر شد که اشراف پوسیده از یک طرف و کارکنان انگلیس از طرف دیگر چه رولی بازی کرده و موقعیت خود را چگونه حفظ خواهند کرد.

ملت به مجلس اعتماد ندارد و هر قانونی وضع شود، مانند قراردادهای دوره فترت غیررسمی خواهد بود. حکومت که قادر بر راضی کردن ملت و اجرای اصلاحات اساسی در مملکت نیست. جراید مرتجع رسوا شده و سقوط کردند و ملت روزنامه‌های آنها را نخوانده و اعتنایی نمی‌کند. نظام و قشون هم ممکن نیست بعد از این آلت آنها شده، برخلاف آزادی کار کند.

آقای وزیر جنگ هم از قرار معلوم می‌خواهند قانون و آزادی را مدافعه کرده و می‌گویند نباید خون آزادی خواهان به واسطه اشراف خیانت‌کار پایمال شود.

در این صورت باید منتظر احساسات و فعالیت آزادی خواهان و جنایات جدید مرتجعین و کارکنان و ناشرین افکار انگلیس شد.

۳۵

اعتصاب پلیس*

باز هم تعطیل. باز هم اعتصاب.^{۵۶} باز هم ترور. باز هم مطالبه حقوق. نظمی و اعتصاب! این چه تماشای غریبی است. آژان که موظف حفظ

امنیت است از گرسنگی تعطیل می‌کند. این در هیچ جا و هیچ مملکت دیده و شنیده نشده است. ما با اساس نظمیه کاری نداریم. ما می‌خواهیم بدانیم آیا تمام مستخدمین بزرگ دولت و سایر مفت‌خورها مانند آژان‌ها پنج ماه حقوق نگرفته‌اند؟ آیا مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم که از ملت دریافت می‌شود، استقراض خارجی که در عوض فروش مملکت تحصیل می‌کنند، واقعاً در این پنج شش ماه اقلأً دو ماه یا سه ماه حقوق آژان‌ها را کفایت نمی‌کرد؟ شاید در مملکت پول نیست؟ شاید دولت امکان ندارد؟ اگر این طور بود ما آژان‌ها و کارکنان نظمیه را خائن می‌گفیم، ما آن‌ها را ملت‌فروش و دزد و غارتگر می‌نامیدیم. اما این طور نیست. وزرا چهار ماه حقوق خود را از قرار ماهی هزار تومان پیشکی می‌گیرند و چندین هزار تومان برای تاج‌گذاری تصویب و تأدیه می‌نمایند. اعیان و اشراف برای وکیل شدن که اولین درجه برای وزیر شدن است، پنج هزار تومان پول مصرف می‌کنند. اگر دولت پول ندارد، پس آن‌ها چرا برای وزارت و وکالت این قدر حریص هستند؟

بلی پول هست، اما برای وزرا، برای پرداخت حقوق اشراف و سایر مفت‌خورها، برای وکلا، برای لهور و لعب. چه‌طور شده است یک قسمت از نوکرهای دولت پارک می‌سازند، اما قسمت دیگر که از شب تا سحر نخواییده، محافظ ناموس و مال آن‌ها هستند، در سر شش ماه نمی‌توانند پانزده تومان حقوق خود را بگیرند؟ برای پانزده تومان حقوق‌بگیرها پول پیدا نمی‌شود، اما برای هزار تومان حقوق‌بگیرها چهار ماه پیشکی داده می‌شود.

گیرم که پول نیست، اما وظیفه دولت نیست که برای تهیه پول فکر بکنند؟ بلی آن‌ها نیز این را می‌خواهند. می‌خواهند حقیقت بنویسد که پول تهیه کنند، فوراً بروند نفت شمال را به آمریکا بفروشند، یا گمرک فلان قسمت ایران را به انگلیس‌ها تسلیم کنند و پول بگیرند و بیاورند در میان

وزرا و مستخدمین کل و پرویاگاندها تقسیم کنند و مفت خورها، صاحبان صد قطعه ده و مالکان ده هزار تومان پارک [پارک‌های ده هزار تومانی] مشغول عیاشی بشوند.

چرا دولت نمی‌تواند پول تهیه کند؟ چرا پول تهیه شده معلوم نیست به کجا می‌رود؟ چرا مخارج و مداخل یک فامیل روحانی‌نما که به پنجاه هزار تومان می‌رسد و ممکن است چندین ماه حقوق آژان‌ها را تأمین کند، فوراً داده می‌شود؟

دولت می‌تواند پول تهیه کند و مجلس نیز می‌تواند قانون مالیات بر عایدات و دارایی را که در تمام ممالک دنیا در جریان است، وضع نماید. وزرا و مستخدمین که دارایی دارند ناممکن است دوماه، سه ماه حقوق بگیرند، تا آژان‌های گرسنه اقلاً به نصف حقوق پنج ماه و لباس خود برسند. این‌ها حقایقی هستند که مفت خورها، اشراف و اشخاصی که برای منافع ملت و مصالح مملکت محکوم هستند، [؟] فحش می‌دانند. بگذارید آن‌ها فحش بدانند. ما حقیقت را گفته و فاکت عمل را نشان می‌دهیم و می‌گوییم زمامداران امروز و اشراف نالایق قادر به اداره کردن مملکت نیستند. باید اداره مملکت را به دست ملت بدهند. ملت باید این‌ها را پس زده و خود به اداره مملکت اقدام کند. مگر بس نیست؟ مگر صبر، دوام، طاقت چه قدر؟ مگر از مشاهده این اوضاع دلخراش، این منظره هولناک جوانان ترقی‌پرور و حساس ایران خسته نشدند؟ لعنت بر طوق لعنت و خواب غفلت! لعنت بر حیات آلوده به حرکات سفالت! لعنت بر زندگانی ننگین! تف به آرزوهای دور و دراز!

کی مقصر است؟ کی باید محاکمه شود؟ همه. همه. همه!